مراسم بیعت با امام رضا علیه السلام

ترجمه

محمد تقدمی صابری

بسم الله الرحمن الرحیم

مراسم بیعت با امام رضا علیه السلام

نویسنده:

علی سعد نجفی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مراسم بیعت با امام رضا علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی، علی سعد

عنوان قراردادی : مراسم بیعه الامام الرضا علیه السلام. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : مراسم بیعت با امام رضا علیه السلام/علی سعد النجفی ؛ مترجم محمد تقدمی صابری.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۹۰ ص.

شابک : ۱۷۵۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۲۲۷-۷

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ دوم).

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۷(فیپا).

یادداشت : چاپ دوم.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. ولایتعهدی

موضوع : بیعت

شناسه افزوده : تقدمی صابری، محمد، ۱۳۵۲ -، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : ۶۳/DS۳۵/ن۳م ۴۰۴۱ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۹۵۶/۰۱۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۲۳۵۳۱

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

پیشگفتار

پیشگفتار

ستایش خدای راست پروردگار جهانیان و درود و سلام بر سرآمد آفریدگان ، خاتم پیمبران و خاندان نیک و پاک و یاران برگزیده اش.

بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام در نگاهی فراگیر از مهمترین و پرداختنی ترین رخدادهای تاریخی عصر اوّل عباسی است ، چه ، باز تابانده نقطه عطفی مهم در تاریخ خلفای بنی عباس شمرده می شود و با چشمپوشی از اهداف آن روی این رویداد باز این گزاره را دگرگونی مسیر سیاسی بنی عباس در رفتار با دشمنان علوی خود قلمداد می کنیم ، چه ، جنبش های پیاپی علویان ، او رنگِ گردن فرازان عباسی را چنان لرزاند که نزدیک بود افسر ازسرآنان به زیر اندازد . از همین رو ، بیعت با امام رضا علیه السلام را برخاسته از نیکو نهادی مأمون نمی دانیم و در این گفتار نه برآنیم به کندوکاو این رویداد و نیّات نهفته درپسِ آن بپردازیم . آنچه در این جا می خواهیم ، بازگفت این واقعیت است که از کنار چنین رویداد حساسی بزرگوارانه گذشتن نتوان و مباد که دیگر بار به آسانی از کنار ستمهایی بگذریم که در حق خاندان محمد: از سوی حاکمان و نویسندگانی خود فروخته ، روا رفته است؛ نویسندگانی که از درک این رویداد ، خویش به نادانی زدند و تا توانستند از اهمیت آن کاستند ، چه ، آن را نیز

چونان دیگر گزاره های ستر گ تاریخ امت اسلام ، چنان که باید نکاویدند .

از این رو تاریخنگاران در تاریخ این بیعت و در ساختار مراسم آن همسخن نیستند و بدین سان جستار ساده این کتاب برآنچه در بیعت و لایتعهدی امام رضا علیه السلام روی داده ، پرتوی می فکند ، بی آنکه اسباب و انگیزه های آن را بر رسد وریشه هایش را با ژرفایی بکاود.

در این کتاب ، فصلی جداگانه در پیرامون بیعت و تاریخ ، دگرگونی ها و چگونگی آن در اسلام پیش داشته ایم تا خواننده گرامی درباره این گزاره که پیوندی تنگا تنگ با مفهوم خلافت و امامت دارد ، به فواید فزونتری دست یازد . سپس در فصلی ویژه ، بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام و تاریخ ، آیین و روش برگزاری آن را بر می رسیم . خدای را خواهانیم تا ما را در دستیابی به اهداف این کتاب ، کامیاب گرداند .

فصل اول: بیعت و خلافت در اسلام

معنی بیعت

ابن منظور در لسـان العرب هنگام آوردن ریشه (ب ی ع) گویـد : «البیعه» به معنای به هم زدن کف دست راستِ دوسوی داد وستد می باشد که نشان دهنده سامان دادن به داد و ستد است نیز به معنای تن دادن به بیعت دوسویه و فرمانبری است . «البیعه» همـان مبایعه و طاعت است . «وقـد تبایعوا علی الامر» به معنای آن است که در کاری با یکـدیگر هم دست شدنـد. نیز هنگامی که می گوییم : «بـایعه علیه مبـایعهً» به معنای آن است که با یکـدیگر پیمان بسـتند . «بایعته » به معنای بیع و بیعت آمـده است . «التبـایع» نیز به همین معنـاست . در حـدیثی از پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله رسـیده است که فرمـوده: «اَلا ـ تبـایعون-ی علی الاسـلام؟» در این سـخن «تبایع» به معنای قرارداد و پیمان دو سویه است ، گویی هر یک آنچه را که نزد خود دارد ، به دیگری می فروشد و یکرنگی ، فرمانبرداری و روح و روان و حقیقت کار خویش را بد و ارزانی می دارد .

ص:۷

ابن خلـدون در تعریـف بیعت می گویـد : بیعت ، مبـایعه و طـاعت است و به معنـای قرار داد دو سویه می باشـد ، نیز به معنـای پیمان و فرمانبری است. سـیره نویسان آورده انـد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در پی بیعت (بیعت نخستین عقبه) فرمود : «سـتاندم و دادم» ، بر این بنیـان ، بیعت ، دادن وسـتاندن است، چه ، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از یثربیـان بر یکتا پرستی ، فرمانبری ، امر به معروف و نهی از منکر بیعت ستاند و بهشت را به آنان نوید داد. از این رو اگر بیعت همان قرار داد دو سویه ، پیمان ، فرمانبری و دادن و سـتاندن باشد ، بدین معناست که بیعت کننده ، امیر خود را پیمان می دهد در کار خویشتن و کار و بار مسلمانان فرمانش را گردن نهد و با او به ستیز بر نخیزد و در خوشایند و ناخوشایند و سخت و آسان فرمانش برد.(۱)

در المنجد فی اللغه آمده است : « المبایعه بالخلافه » بدین معناست که بزرگان

سرزمینی به نشانه پذیرش ، فرمانبرداری و فروتنی دست در دستِ کسی نهند که خلافت را بد و می سپرند.

«عهـد» در لغت به معنـای میثـاق ، سوگنـد و قراردادهـایی است که میـان مردمان بسـته می شود. نیز کسـی را که پس از خلیفه کنونی ، عهـده دار خلافت می گردد ولیعهـد نام نهاده انـد ، چه ، خلیفه پیمان و میثاقی را که به هنگام بیعت از مردم سـتانده ، بدو می سپرد.

حکومت پیش از اسلام

تازیان ، پیش از اسلام ، در همسایگی نظامهایی سیاسی همچون

۱- ۱ - مقدمه ابن خلدون ، ص ۲۰۹ .

امپراتوری پارس ، روم و پادشاهی حبشه بودند ، لیک جدا از دولتهای کوچکی چون مناذره عراق ، غسانیان شام و پادشاهان یمن ، با نظام سیاسی آشنایی نداشتند. زندگی تازیان تنها بر پایه نظامی قبیله ای استوار بود که قانونی چنین بر آن چیره بود : (چون مهتری زما بمیرد ، مهتری دیگر جای او بگیرد) . این نظام بر تعصبات قبیله ای بنیان گرفته بود و سازگار با عرفها و عادتهای قبیله ای فرمانروایی می کرد ، چندان که مهتران و بزرگان را گرامی می داشت و چون همسایگانش ستمی می دیدند یا بدانها دست اندازی می شد، به هنگام پیش آمدن نیاز و آسیب های بر خاسته از فقر و ناتوانی ، به یاری آنان بر می خاست.

در نظام قبیله ای ، مهتری، نه موروثی بود و نه بر خاسته از همه پرسی و نبود مگر پشتیبانی از آن که سروری خویش به زور بر دیگران تحمیل کرده بود و توان دفاع از قبیله را داشت و می توانست به پشتیبانی از آن بر خیزد و سنتها و باورهایش را حاکمیت بخشد. این هنجار شماری از قبیله ها ، در قبیله هایی دیگر اما ، کار بردوش مجلس شورا بود که زیرساز نظام اجتماعی قبیله ، قلمداد می شد. این مجلس عهده دار تصمیم سازی در پیرامون موضوع های مهم قبیله همچون گزینش مهتر قبیله بود و در این گزینش ویژگیهایی چند همچون سن و سال ، دلیری ، جوانمردی ، بردباری و تجربه را سنجه کار می دانستند. گاه نیز می شد که فرمانروایی دینی و سیاسی با هم در مهتر قبیله گرد می آمد. این پدیده در قبایلی به چشم می خورد که در سنجش با دیگر قبایل ، زندگیشان نشان بیشتری از تمدن داشت و در شهرها می زیستند. چنانچه ریشه های تاریخی سلطه برخی مهتران قبایل را دنبال کنیم، خواهیم دید سلطه دینی آنان ، که

مسؤولیت «بیت» یا «حرم» را بر دوش داشتند ، به سلطه سیاسی دیگرگون شده است. این آیین ها در سرزمین حجاز به ویژه در مکه و مدینه دیگرگونی یافتند تا با محیط مدنی آن شهرها همسازی یابند.

در مکه سلطه از آنِ متنفذان و زور مدارانی (ملأـ) بود که هنگام نیاز در دار الندوه گرد می آمدند و برای ستیز چاره می اندیشیدند یا در پیرامون کارهای تجاری و اداری خویش رأی می زدند . در مدینه نیز مردمان در مکانهایی به نام سقیفه ، که با دارالندوه همانندی داشت ، فراهم می آمدند .

چون سپیده اسلام از جزیره العرب سرزد ، پیامبر خدای ، عدالت و حق را مژده داد و پایه های نظامی سیاسی را پی ریخت و بدین روی تازیان جزیره ، یکپار چه گشته ، به آیینی الهی چنگ در زدند که رهبری آسمانی جلودار آن بود . این نظام بر بنیان بیعت بنا شده بود . گرچه اندیشه وجود قدرت حاکمه - مگر قدرت و سلطه قبیله ای - نزد تازیان شناخته نبود ، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را پیش نهاده ، تأکید ورزید نیرویی الهی هست که

پیامبر خدا آن را جلوه گر می سازد و فرمانهایش را روا می دارد و بایسته است مردمان بر این پیامبری با او بیعت کنند .

بیعت در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

چنانکه بیعت در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله را بررسیم ، خواهیم دید این پدیده گونه ها و ساختارهای رنگْ رنگ بسیاری داشته است ، چه ، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر موضوع های بسیاری ، از امت خویش بیعت ستانده وهر بیعت برگرد محوری می چرخیده است که بر سبیل اختصار برخی از آنها یاد می شود :

۱ – بیعت اسلام

هرکه به آیین اسلام در می آمد بر او بایسته بود با پیامبر صلی الله علیه و آله بر پیامی که او را رسیده ، بیعت کند . بر بنیان روایات ، نخستین بیعت از این گونه، از آنِامام علی علیه السلامو خدیجه کبری۳ است. سید بن طاووس; در الطرف، با اسناد خویش از عیسی بن مستفاد آورده که او در الوصیه روایت کرده است : موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام در پیرامون آغاز اسلام پرسیدم که علی علیه السلام و خدیجه۳ چگونه به اسلام گرویدند ؟ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرایشان خوانده ، فرمود : « ای علی ! و ای خدیجه ! اینک جبرئیل نزد من است و شما را فرا می خواند با اسلام بیعت کنید ، اسلام آورید تا گزند نیابید و فرمان برید تا هدایت یابید » . آنان گفتند: ای رسول خدا ! بیعت کنیم و فرمان بریم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : جبریل شما را می گوید: اسلام را شرطها ، پیمانها و میثاقهایی است ، آن را با شرطی که پروردگار برای خویش و پیامبرش نهاده ، بیاغازید و آن ، این است که از سر اخلاص بگویید : گواهی می دهیم پروردگاری مگر الله نیست ، یگانه ای که در پادشاهی انبازی ندارد ، هیچ پدری او را نزاده و کسی را به همسری نمی گیرد و گواهی می دهیم که محمد ، بنده و فرستاده اوست که فراپیش رستاخیز بر تمامی مردمان گسیلش داشته است وگواهی می دهیم پروردگار زنده می گرداند و می میراند و آدمیان را بالاـ می برد یا پایین می آورد ، توانگر می سازد یا تهیدست می گرداند و هرچه خواهد ، کند و آنان را که در گورهایند ، بر می انگیزد . علی علیه السلام و خدیجه۳ گفتند : گواهی می دهیم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود، جبریل می گوید : باید که به هنگام سختی وضویی شاداب و کامل بگیرید و روی و دستان خویش از آرنج تا

سر انگشتان بشوييد و سر و پا ها را تا بر آمدگی ، مسح كنيد و در سرما و گرما بر جنابت غسل كنيد و نماز را بر پاداريد و زكات را از مال حلال به شايستگانش بپردازيد و خانه خدا را حج گزاريد و ماه رمضان را روزه بگيريد و در راه پروردگار، پيكار كنيد و با پدر و مادر نيكی نماييد و باخويشان پيوند گيريد و در ميان مردمان داد ورزيد و اموال را در ميانشان به برابری پخش كنيد و به هنگام پديدار شدن شبهه ، باز ايستيد تا خويش را به امام رسانيد كه شبهه ای نزد او نيست و پس از من جانشينم را فرمان بريد و در زندگی و پس از مرگم ، او و امامان پس از او را يک به يک بشناسيد و دوستان خدای را دوست بداريد و دشمنانش را دشمن واز شيطان رانده شده و حزب و پيروانش و نيز از احزاب تيم ، عدی و اميّه و ياران و پيروانشان دوری گزينيد و تا به روز رستاخيز بر آيين و سنّت من و آيين جانشينم زندگی كنيد و بميريد و باده نگساريد مردمان را ناسزانگوييد . سپس پيامبر صلی الله عليه و آله ،

خديجه۳ را فرمود: ای خديجه ! آنچه را كه پروردگار برتو پيمان كرد ، دريافتی ؟ خديجه۳ گفت : آری، ايمان آوردم و تصديق كردم و خرسندی يافته ، پذيرفتم . علی عليه السلام گفت : من نيز چنين . رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود : ای علی ! برآنچه با تو پيمان كردم ، بيعت می كنی ؟ علی گفت : آری . سپس پيامبر صلی الله عليه و آله دست خود گشود و دست علی را در آن نهاد و فرمود : ای علی! با من برآنچه با تو پيمان كردم بيعت كن كه آنچه از خود باز می داری از من نيز بازداری . علی عليه السلام گفت : پدر و مادرم به فدايت و نيرو و توانی مگر از سوی خدا نيست . رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود : به پروردگار كعبه ره يافتی و رستگار شدی و به كاميابی رسيدی . آنگاه پيامبر صلی الله عليه و آله فرمود : ای خديجه ! خداوند رستگارت سازد ،

دست خـویش بالای دست علی بنه و بـا او بیعت کن. خـدیجه نیز به سـان علی بیعت کرد، مگر اینکه جهـاد بر او نبود . سـپس پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود : ای خدیجه ! علی مولای تو و مولای مؤمنان است و امام آنها پس از من . خدیجه گفت : ای پیـامبر خـدا ! راست می گویی ، بر گفته تو با علی بیعت می کنم و خـدای و تو را به گواهی می گیرم و برای گواهی و دانایی خدای بس.(۱)

۲ – بیعت وزارت و جانشینی

بیعت امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله را گویند که بر بنیان آن ، علی وزیر، وصی و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله شد . این رویداد پس از فرود آمدن آیه)و انذر عشـیرتک الاقربین((۲) ؛ روی داد . رسول خدا صـلی الله علیه و آله علی علیه السـلام را فرمـان داد از بهر خویشـان هاشـمی اش ، که چهـل مرد یا کمتر بودنـد ، سـفره ای گسترد . چون خویشان پیمبر صلی الله علیه و آله از سـر سـفره او کنار نشستند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «ای فرزندان عبد المطلب ! پروردگار مرا برای تمامی آفریدگان و به ویژه برای شـما برانگیخت و مرا فرمود : «خویشان نزدیک ات را بیم ده». من شما را به دو سخن که بر زبان ، آسان و در ترازنامه کردار ، گران انـد فرا می خوانم، سـخنانی که بـدان بر عرب و عجم پادشاهی کنیـد و امتها را فرمـانبردار خویش گردانیـد و به بهشت درآییـد و از دوزخ رهـایی یابیـد : گواهی دهیـد که پروردگـاری مگر الله نیست و من فرستاده اویم . هرکه در

۱- البحار ، ج ۶۵ ، ص ۳۹۲ ، روایت (۴ ، با ب ۲۷)

۲- «و خویشان نزدیک ات را بیم ده» شعراء / ۲۱۴

این کار مرا پاسخ گوید و در برپایی اش یاری ام کند، برادر ، وصـی ، وزیر و پس از من خلیفه خواهد بود » . در روایتی دیگر آمده است که پیامبر فرمود : « کدام یک از شما مرا بیعت می دهد که برادر و یار من باشد؟ ».

از میان خویشان پیمبر صـلی الله علیه و آله ، مگر امیرالمؤمنین علیه السـلام ، کسـی او را پاسخ نگفت؛ امام علیه السلام خود می فرمایـد : « بـا آنکه عمرم از همه کمتر ، سـاق پـایم باریکتر و چشـمم آشـفته تر بود ، از میان آنان برخاسـتم و گفتم : ای پیمبر خدای ! من تو را بر این کار یاری می کنم . پیمبر صـلی الله علیه و آله فرمود : بنشـین . سـپس دیگر بار سـخن خود بر آنان باز گفت و آنان خاموش ماندند و من برخاسـتم و سـخن خود باز گفتم . پیامبر صلی الله علیه و آله برای سومین بار سخن خود باز گفت ، لیک

کسی از آنان سخنی نگفت . من برخاستم و گفتم : ای رسول خدا ! من تو را بر این کار یاری خواهم کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : بنشـین که تو برادر ، وصـی ، وزیر ، وارث و پس از من خلیفه هستی » . سـپس خویشان پیمبر صلی الله علیه و آله برخاسـتند ، آنـان ابوطـالب را می گفتنـد : ای ابوطـالب ! امروز تو را شاد باش می گوییم، که به آیین برادرزاده درآمـدی و او پسرت را بر تو به امیری نشاند . (۱)

۳ – بیعت جنگ

این بیعت در عقبه دوم روی داد ، آن هنگـام که انصـار بـا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بیعت کردنـد همـانگونه که خود را پاس می دارند ، پیمبر و فرزندان او را نیز پاس دارند . سیره نویسان در پیرامون این رویداد آورده اند :

۱– الارشاد للمفید ، ص ۴۲ ، باب۲ ، فصل ۷ ، تاریخ طبری ج۲ ، ص ۴۷۷ .

هنگامی که روز به روز - به ویژه پس از وفات حضرت ابوطالب علیه السلام - بر آزار مشرکان افزوده می شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله در کمین کمترین فرصتی بود تـا همگـان را به اسـلام فرا خوانـد ، از این رو هنگامی که در ماههای حرام مردمان به مکه رهسپار می شدند ، پیامبر صـلی الله علیه و آله ، اسـلام را بر آنان عرضه می داشت . در چنین روزهایی شـش مرد از میان خزرجیان یثرب (اسـعد بن زراره ، عوف بن الحارث بن رفاعه ، رافع بن مالك ، عامر بن عبـد حارثه و .....) به مکه درآمـدند تا از کافران مکه یاری ستانند . آنان در کنار کعبه ، پیامبر صـلی الله علیه و آله را دیدند که اصول آیین اسـلام را با روشنگری بیـان می داشت و چون آن حقایق بشـنیدند ، ایمان آورده ، امیـد ورزیدنـد به برکت پیامبر صـلی الله علیه و آله اختلاف سـر بر کشـیده میـان اوسـیان و خزرجیـان فرونشـیند . اینان به یثرب (مـدینه) بازگشـتند و گستردن دعوت پیامبر صـلی الله علیه و آله ، آغازیدنـد و خانه ای به یثرب نماند ، مگر اینکه نام نامی محمد صـلی الله علیه و آله در آن بر زبان ها رانده می شد . سال بعد، آن شـش نفر به همراه شش تن دیگر (اسعد ابن زراره ، عوف ، معاذ و ذکران بن قیس و عباده بن صامت .....) در عقبه، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیـدار کرده ، با او بیعت کردند . این بیعت به « بیعه النساء» (۱) شناخته می شود و بر بنیان آن ، یثربیان ، پیامبر صلی الله علیه و آله را پیمان دادند هیچ چیز را شریک خدا نکنند و ..... آنان پیامبر صلی الله علیه و آله را گفتند : از میان یاران خویش ، کسـی را با ما به همراه فرست تا قرآن و احکام اسـلاممان آموزد . پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مصعب عمیر را با آنان به همراه فرستاد تا قرآنشان آموزد و اسلام را فرایشان دهد . این بیعت را بیعه الاولی یا بیعهالنساء نامیدند . در

۱- از آن روکه در این بیعت ، پیامبر ازیثربیان بر جنگ ، پیمان نستاند ، بیعه النساء نامش نهادند- م.

سومین سال پس از اینکه اسلام در میان انصار گسترش یافت، هفتاد و سه مرد و دو زن در موسم حج از مدینه به مکه آمدند و در عقبه و در خانه عبدالمطلب با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند .

حافظ بن مردویه در کتاب خویش به سه طریق از حسین بن زید بن علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که جعفر بن محمد علیه السلام فرمود : گواهی می دهم که پدرم از

پدرش و او از جدش حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود : هنگامی که انصار در عقبه بر آن شدند تا با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کنند ، پیامبر فرمود : ای علی ! برخیز [و از آنها بیعت ستان] . علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا ! بر چه چیزی از آنان بیعت ستانم ؟ پیامبر صلی الله علیه و آلهفرمود : بر اینکه خدای فرمانبرداری شود و از فرمانش سرپیچی نگردد و همانگونه که خویشتن و فرزندانشان را پاس می دارند، رسول خدا و خاندانش را نیز پاس بدارند و بر برندگی شمشیر ، شکیب ورزند . سپس این علی بود که پیمانی میان آنان نگاشت .(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان انصار دوازده نقیب برگزید که نه تن آنان از میان خزرجیان از جمله : اسعد بن زراره و براء بن معرور و باقی به نامهای ابوالهیثم بن تیهان ، اسید بن حضیر و سعد بن خثیمه از اوسیان بودند . آنگاه یثربیان به شهر خویش باز گشتند و این بیعت به بیعت عقبه دوم نامبردار شد .(۲)

۱- مجلسی ، البحار ، ج ۳۸ ، ص ۲۱۷ ، روایت ۲۳.

۲- ابن اثیر ، الکامل فی التاریخ ، ج۱ ، ص ۶۱۰ ؛ مجلسی ، البحار، ج ۱۹ ، ص ۸ ؛ طبری ، تاریخ طبری ، ج ۳ ، ص ۴۹۹.

۴ – بیعت جنگ تا واپسین دم

این بیعت در جایهای بسیاری روی داده است ، از جمله بیعت رضوان در ماه ذیقعده سال ششم هجری که معروفترین بیعت مرگ و عدم گریز است . هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با هدف گزاردن عمره و نه جنگ و ستیز، به همراه هزاروسیصد مرد یا – بر اساس اختلاف روایات – بیشتر از مدینه بیرون شد و شترانی با خود به همراه برد ، قرشیان از بیرون شدن کاروان او آگاهی یافتند و با مردان ، زنان و کودکان خویش بیرون آمدند تا مگر از در آمدن به مکه و گزاردن عمره بازش دارند .

قریش پیکی سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله گسیل داشت تا او را از کارش باز پرسد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از گرایش خویش به گزاردن عمره آگاه کرد و عثمان بن عفان را از سوی خود ، نزد آنان فرستاد . درنگ عثمان از اندازه افزون شد ، چندان که نگرانی بسیاری میان مسلمانان جان گرفت و شایع شد که عثمان به قتل رسیده است . این شایعه ، خون مسلمانان را به جوش آورد و آنان برای انتقامجویی از قریش آماده شدند . بدین هنگام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرود آمد و از مسلمانان خواست که بیعت خویش با پیامبر صلی الله علیه و آله نو کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه درختی نشست و یارانش یک به یک بر پایداری، پا بر جایی و پیمانداری با او بیعت کردند و سوگند یاد نمودند که نگریزند و او را تنها نگذارند و تادم واپسین قلمرو اسلام را پاس دارند . خدا وند می فرماید :)لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَهَ عَلَیْهِمْ وَأَثَابَهُمْ

فَتْحًا قَرِیبًا((۱).

ص:۱۷

۱- خداوند از مؤمنان ، آن گاه که در زیر آن درخت با تو پیمان فرمانبرداری می بستند ، خشنود شد . آن چه در دلهاشان بود ، بدانست و بر آنان آرامش فرستاد و به پیروزی ای نزدیک پاداش دادشان . فتح / ۱۸ .

شایان گفتن است قرآن کریم در چندین آیه برای ما بازگفته که شمار بسیاری از مسلمانان بیش از یک بار و در جایهای بسیاری، این بیعت خویش گسستند ؛ خداوند می فرماید :)وَلَقَدْ کانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا یُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ وَ کَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولاً قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرَارُ اِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ اَوِ الْقَتْلِ وَ اِذًا لاَ تُمَتَّعُونَ اِلاَّ قَلیلاً((1) ؛ نیز پروردگار می فرماید:)لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَةٍ وَیَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئًا وَضَاقَتْ عَلَیْکُمُ الارْضُ((2).

۵ – بیعت خلافت و ولایت

این بیعت به روز غدیر روی داد ، آن هنگام که پروردگار ، پیامبر خویش را فرمان گفت برای خلافت و ولایت علی علیه السلام از مسلمانان بیعت ستاند و بدین بیعت بود که دین کامل و نعمت تمام گردید . سیره نویسان، این رویداد مهم را که پس از واپسین حج پیامبر صلی الله علیه و آله روی داده است ، یاد کرده اند. باری چون پیمبر صلی الله علیه و آله آیین های حج را برجای آورد با مردمان

۱- با خدا از پیش پیمان بسته بودند که در جنگ پشت [به دشمن] نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست دارد. احزاب/ ۱۶- ۱۵ .

۲- هر آینه خداوند در جایهایی بسیار یاری تان کرده است و در روز حنین آن گاه که از بسیاری شمارتان در شگفت شدید و شمارتان سودتان نبخشید و زمین با فراخی اش بر شما تنگ شد و سپس پشت کنان بگر یختید. توبه / ۲۵.

انبوهی به مدینه روی نمود و روز پنجشنبه ، (۱) هجدهم ذی حجه به غدیر خم در سرزمین جحفه رسید ، جایی که راه مردمان مدینه ، مصریان و عراقیان از یکدیگر جدا می شد . بدین هنگام جبریل امین فرود آمد و این سخن پروردگار را آورد :) یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ(۲)؛ پروردگار، پیامبر صلی الله علیه و آله را فرمان داد تا علی علیه السلام را در میان مردمان چونان درفشی برافرازد و آنچه را در پیرامون ولایت و فرمانبرداری

همگان از او ، فرود آمده بدیشان برساند. نخستین حاجیان به نزدیکی جحفه رسیده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد هرکه پیش رفته ، بازگردد و هرکه پس مانده ، خویش برساند . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله مردمان را از فرود آمدن در سایه خاربن های پنجگانه بزرگی که در کنار هم روییده بودند ، باز داشت و آنان بارخویش در جایی دگر بر زمین افکندند . مسلمانان زیر درختان را روفتند و چون بانگ نماز نیمروز سرداده شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله آهنگ درختان کرده، در سایه سار آنها با دیگران نماز گزارد . روزی بود به غایت گرم ، چندان که حاجیان از سوز گرما نیمی از ردای خویش بر سر ونیم دیگر زیر پا می فکندند . برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز جامه ای بر خاربنی نهادند تا در سایه آن جای گیرد . پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خویش گزارد ، بر بالای جهاز شتران شد و در میان مردمان به سخن ایستاد و به بانگی بلند آنان را فرمود:

« ستایش خدای را سزاست و از او یاری می خواهیم و بر او توکل

۱- در سخن براء بن عازب و برخی راویان حدیث غدیر آمده است که این رویداد به روز پنجشنبه بوده است .

۲- ای پیامبر ! آن چه را که از پروردگارت بر تو فرود آمده است ، برسان .....مائده / ۶۷.

می کنیم و از بـدیهای خویشـتن و بـد کرداریهای خود ، بـدو پناه می بریم . هرکه را خـدای ره نماید ، گمراه کننده ای برای او نباشـد و هرکه را خـدا بی راه دارد ، راهنمـایی نخواهـد داشت و گواهی می دهم مگرالله ، پروردگاری نیست و محمـد بنـده و فرستاده اوست.

ای مردم ! همانـا مهربـان دانـا مرا آگهی داده کـه هر پیمـبر ، مگر به انـدازه نیمی از عمر پیمـبر پیشـین خـود ، عمر نکنـد و من نزدیک است که فراخوانده شوم و (فراخوان پروردگار را) پاسخ گویم . من همانا مسؤولم و شـما نیز هم ، پس چه می گویید ؟ مردمان گفتنـد: گواهی می دهیم که پیام حق گزاردی و خیرخواهی کردی و کوشـیدی ، خداوند پاداش نیکت دهاد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا گواهی نمی دهیـد پروردگاری مگر الله نیست و محمد بنده و فرسـتاده اوست و بهشت و دوزخ و مرگ حـق است و رسـتخیز بی گمـان می آیـد و پروردگـار مردگـان را از گورشـان بر می انگیزد ؟ مردمـان گفتنـد : آری، گواهی می دهیم . آنگاه پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود : ای مردم ! آیا سـخن من می شنوید ؟ گفتند : آری، فرمود : من در کنار حوضـی که از صـنعاء تا بصـری پهنه دارد و در آن به شـمار اختران، جامهای سـیمین نهاده اند، می ایستم و شما بر من در می آ ییـد، پس آگاه باشـید که پس از من با آن دو گرانسـنگ (ثقلین) چه می کنید . مردی ندا در داد : ای رسول خدا ! آن دو گرانسـنگ کدامنـد ؟ پیمبر صـلی الله علیه و آله فرمود : گرانسـنگ بزرگتر ، کتـاب پروردگـار است که یـک سوی آن در دسـتان خدا و سویی در دسـتان شماست ، پس بدان چنگ در زنید تا گمراه نگردید . گرانسنگ کوچکتر امّا ، عترت من است و خدای مهربان و دانا مرا خبر داده که این دو از یکدیگر جدا نگردند تا بر من در کنار حوض درآیند و من نیز از او چنین

خواستم . شما نیز از آن دو پیشی نگیرید و عقب نمانید که به هلاکت در افتید ».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و برافراشت ، چندان که سپیدی بازوان آنان نمایان شد و مردمان جملگی علی علیه السلام را شناختند ، آنگاه فرمود : ای مردم ! چه کسی نزد مؤمنان از جانهایشان به ایشان سزاوارتر است؟ گفتند : پروردگار و پیامبرش داناترند ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : پروردگار مولای من ومن مولای مؤمنانم و از جانهایشان به ایشان سزاوارتر، پس هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست . پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن آخر خویش سه بار و بر بنیان سخن احمد ، پیشوای حنبلیان ، چهاربار باز گفت و آنگاه فرمود : بار خدایا ! دوست بدار آنکه او را دوست بدارد و دشمن بدار آنکه او را دشمن بدارد و مهر بورز با مهرورز او و کین بورز با کین ورز او و یاری رسان هرکه او را یاری می رساند و خوارساز هر که او را خوار می سازد و حق را با علی بگردان ، هر جا که او می گردد . هان کسی که اینجا حضور دارد ، پیام مرا به کسی که اینجا نیست ، بر

ساند» .

هنوز مردمان از گرد هم پراکنده نشده بودند که سپرده دار وحی فرود آمد و این سخن پروردگار آورد :)الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَت۟مَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی(1)(؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : الله اکبر بر کمال دین و تمام نعمت و خشنودی خداوند از پیامبری من . سپس مردمان ، شادباش گویی به علی علیه السلام را آغازیدند و ابوبکر و عمر نیز در پیشاپیش صحا بیان ، امیرمؤمنان را اینگونه شادباش گفتند : مبارکت باد ای پسر ابوطالب ! به بام

۱- امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را برایتان تمام گردانیدم.

و شام مولای ما و هر مرد و زن مؤمنی شدی .

ابن عباس گفت : به خدای سوگند [ولایت علی] برگردن مردمان ، بایسته شد . حسان گفت : ای رسول خدا ! مرا رخصت گوی درباره علی چامه ای بسرایم تا آن را گوش فرادهی . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : چامه خویش به برکت خدا برخوان . حسان برخاست و گفت : ای گروه بزرگان قریش ! در پی سروده های خویش ، گواهی رسول خدا درباره ولایت گذشته را خواهم آورد . آنگاه حسان چنین سرود :

يناديهم يوم الغدير نبيهم

بخمّ فاسمع بالرسول مناديا(۱)

به روز غدیر پیمبرشان بانگشان می زند ، در سرزمین خم ، پس بانگ پیمبر صلی الله علیه و آله را گوش فراده .

به نظر می رسد بیعت خلافت و امامت در شمار مهمترین اموری است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن تأکید ورزیده و خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام از روزهای آغازین بعثت همراه نبوت بوده است . از این رو با اعلان نبوت و آشکار سازی آن ، خلافت علی علیه السلام نیز اعلان و آشکار شد . این از سویی ، امّا از دیگر سو ، گزاره جانشینی علی علیه السلام به روز غدیر اختصاص ندارد ، بل گویا پس از توحید ، اساس رسالت ، نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام است و پیمبر صلی الله علیه و آله هیچ فرصت یا مناسبتی را از کف نمی داد، مگربه جانشینی امیرمؤمنان اشارتی می فرمود و بدین سان روشن می ساخت خلافت ، گزاره ای است که از اوان بعثت در میان بوده است . پیمبر صلی الله علیه و آله از هر فرصتی سود می جست تا این بایسته الهی را برای مردمان

۱- امینی ، الغدیر ، ج ۱ ، ص ۹ .

بگزارد تا به روز غدیر ، در میان انبوه حاضران، لحظه بیعت عمومی فرا رسید . (۱)

۶ – افزون بر بیعت هایی که یاد کردیم باید به بیعت بر صبر ، بیعت بر جهاد، بیعت بر سخن حق، بیعت بر عدم فریب، بیعت بر امر به معروف و نهی از منکر و ... اشاره کنیم و این گذشته از بیعت های فردی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مؤمنان می ستاند و خود چندین گونه و ساختار داشت .

بیعت در قرآن

از بیعت در سوره های قرآنی زیر یادی رفته است :

)إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرَاهِ وَالإِنْجِیلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُمْ بِهِ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ((۲)؛)اِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ اَیْدیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتیهِ اَجْرًا عَظیمًا(۳)

۱– شیعه در اسلام، متن گفتگو با هانری کر بن – علامه طباطبایی .

۲– در حقیقت ، خدا از مؤمنان ، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است ؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند . [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست . چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است . پس به این معامله ای که با او کرد ه اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است. توبه / ۱۱۱

۳– در حقیقت ، کسانی که با تو بیعت می کنند ، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند ؛ دست خدا بالای دستهای آنان است . پس هر که پیمان شکنی کند ، تنها به زیان خود پیمان می شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداش بزرگ به او می بخشد . فتح / ۱۰

(؛)لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ اِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ مَا فی قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّکینَهَ عَلَیْهِمْ وَ اَثَابَهُمْ فَتْحًا قَریبًا((١)؛) یَاأَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا جَاءَکَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَکَ عَلی اَنْ لاَ یُشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَیًّا وَلاَ یَسْرِقْنَ وَ لاَیَزْنینَ وَلاَیَقْتُلْنَ اَوْلاَدَهُنَّ وَلاَیَأْتینَ بِبُهْتَانٍ یَفْتَرینَهُ بَیْنَ اَیْدیهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ وَلاَیَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ(٢)(.

چگونگی بیعت

بیعت در روزگار پیمبر صلی الله علیه و آله با سخن و دست دادن بود وصحابیان با دست دادن و نهادن دست خویش در دست پیامبر صلی الله علیه و آله، او را بیعت می کردند . امام رضا علیه السلام به هنگام بیعت ولایتعهدی - همانگونه که خواهد

۱- به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دلهایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد . فتح / ۱۸

۲- ای پیامبر ، چون زنان با ایمان نزد تو آینـد که [با این شـرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شـریک نسازند و دزدی نکننـد و زنا نکننـد و فرزندان خود را نکشـند و بچه های حرامزاده ای را که پس انداخته اند با بهتان [وحیله] به شوهر نبندند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکننـد، با آنان بیعت کن و از خـدا برای آنان آمرزش بخواه ، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. ممتحنه / ۱۲

آمـد – اشاره داشـته است که پیامبر صـلی الله علیه و آله ، دست خویش در دسـتان صـحابیان می نهاد . بیعت مردان با سـخن و دست دادن بود ، زنان اما به هنگام بیعت کردن ، تنها سـخن بیعت بر زبان می آوردنـد و رسول خدا صـلی الله علیه و آله هرگز به هیـچ زنی ، مگر زنـان [و محرمـان] خویش ، دست نـداد . هنگـامی که پیـامبر صـلی الله علیه و آله، مکّه را گشود با مردان بیعت کرد ، سپس زنان نزد او آمده ، گفتند : ای رسول خدا ! چگونه تو را بیعت کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من بـا زنـان دست نمی دهم . سـپس کاسه ای آب آوردنـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله دست خویش در آن فرو برده ، بیرون آورد و فرمود :دست خویش در این آب فرو برید . چون زنی سخن بیعت بر زبان می راند ، پیامبر صلی الله علیه و آله او را می فرمود : با تو بیعت می کنم ، آنگاه زن ، دست خویش را در آب فرو می برد .

خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

هنوز پیامبر صـلی الله علیه و آله، چشـمان خویش بر هم ننهاده بود و به سرای سرمدی، بار سفر نبسته بود که شماری از انصار و گروهی از مهاجران به جلو داری ابوبکر ، عمر و ابو عبیده شـتابان به سـقیفه شدند و در پیرامون تعیین جانشـین پیامبر صـلی الله علیه و آله به گفتگو نشسـتند. سـخن میان گرد آمدگان به درازا کشـیده شد ، تا آنکه در پایان ، ابوبکر را برگزیدند و خلافت بدو رسـید . بدین هنگام امام علی علیه السلام به همراه شماری از هاشمیان و مسلمانانی ، سرگرم آماده سازی پیکر پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و کفن کردن آن برای خاکسـپاری بود . چیزی که شگفتی آدمی را بر می انگیزد و به پرسشش وا می دارد ، این است که چه سـان گروهی از مسـمانان هنوز پیـامبر صـلی الله علیه و آلهبه خـاک سـپرده نشـده ، توانسـتند به سـقیفه روی آورند و آنجا گرد هم آیند و

در پیرامون موضوع خلافت به گفتگو بنشینند و در پایان بدون اینکه دیگر مسلمانان را آگاه سازند و آنان را در جریان این رویداد نهند ، پیراهن خلافت را بر تن ابوبکر کنند.

از آن هنگام اقلیتی از مسلمان از اکثریتی که به خلافت ابوبکر خرسند بودند ، جدا شد و این جدایی ، سنگ بنای تشیع و پدیدار شدن جریانی شد که علی علیه السلام را پیروی می کرد . بدین روی مسلمانان به دو گروه (شیعیان و اهل سنت) بخش شدند ، که هر کدام درباره خلافت ، دیدگاه ویژه خود را دارد . (۱)

مفهوم خلافت نزد مسلمانان

مفهوم خلافت نزد شیعه ، با مفهومی که اهل سنت از این پدیده در نظر دارند، اختلافی بنیادین دارد. از نگاه شیعه ، خلافت - همچون نبوت - منصبی الهی است که گزین و تعیین مردمان ، بدان راه ندارد ، حتی پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز حق گزین کردن خلیفه را دارا نیست ، چه ، خلافت ، جایگاهی الهی است که از آسمان بدان فرمان داده می شود . بر این بنیان ، در باور شیعه ، خلیفه از سوی حضرت پروردگار تعیین می شود و پیمبر در این میان ، تنها فرمان پروردگار را پیاده می کند . بنابر این باور ، خلیفه باید معصوم باشد و تمامی نیازهای آدمی را بداند و بشناسد . بدین روی شیعیان بر این باور شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را به فرمان پروردگار مقام ولایت داد و بر این اساس از مردمان برای او بیعت ستاند .

۱- شیعه در اسلام ، متن گفتگو با هانری کربن - علامه طباطبایی .

اهل سنت امّا ، دیدگاهی دگر دارند . از نگاه ایشان حکمرانی، جانشینی پیامبر در برپایی دین است بنابراین بر تمامی امت بایسته است از حاکم پیروی کنند (۱).

سنیان برای خلافت ویژگیهای خاصی را شرط نمی دانند ، از این رو گفته اند : (حاکم با فسق ، خروج از طاعت پروردگار و ستم برکنار نمی گردد) (۲) . اهل سنت به خلافت ، چونان جایگاهی عادی می نگرند ، که هر شخصی چون فرصت یافت می تواند بر آن چیره گردد در پی این پندار، سنیان در کام دو دشواری بزرگ ، فرو افتادند :

۱ – ولایت و حکومت اسلامی در دست کسانی افتاد که برای رهبری شایستگی نداشتند و از نگهداری پیمان پروردگار نیز که در قرآن بدان تصریح شده)لا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ ((۳) ؛ بهره ای نداشتند .

۲ – مشکل انتقال حکومت از فردی به دیگری و عدم وجود روشی در روزگار خلفای صحابه که همگان بر آن همداستان باشند و پدیدار شدن پادشاهی و آغاز حکومت موروثی که در شمار مهمترین بدعتهای سیاسی است و در روزگار معاویه و امویان به آیین اسلام رخنه کرد و پس از آنها عباسیان نیز چنین بدعتهایی را پی گرفتند . این پدیده به پیدایش دشواریهای بزرگی انجامید که در پی آن اوضاع مسلمانان به نا بسامانی گرایید و سیه روزی ، بهره آنان شد و بحرانهای سیاسی خطرناک ،

۱– المواقف ، ص ۳۴۵ .

۲– شرح العقاید النسفیه ، المتن لابی حفص عمر بن محمد النسفی (م ۵۳۷) ، و الشرح لسعد الدین تفتازانی (م۷۹۱) ، ص ۱۸۵ .

۳– پیمانم به ستمگران نرسد. بقره / ۱۲۴

پریشانی های اجتماعی و شورشهای داخلی دامنشان را گرفت و مایه نابودی دولتهای اسلامی شد . تمام این رویدادها از آن رو بود که روش درستی در انتقال قدرت از شخصی به دیگری یافت نمی شد .

این دو پدیـده (نظام پادشاهی و حکومت موروثی) در دگرگونی هویت اسـلامی از تئوری سیاسـی کامل و امتی کار آمـد به نظامی بی تئوری و نظریه ، اثری مستقیم داشت و تئوری سیاسی این آیین را دیگرگون ساخته ، رهبری شایسته و مشروع

را از نقش خویش دور کرد و بـدین روی ، خلافـت بـا واپس گرایی به سوی جـاهلیت ناپسـند بازگشت و این هنگام از اسـلام مگر نامی برجای نماند .

چگونگی بیعت پس از روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

همـانگونه که پیشـتر یـاد شـد ، بیعت در روزگـار پیـامبر صـلی الله علیه و آله بـا گفتـار و دست دادن بـود . این گـونه بیعت در روزگار خلفای پنجگانه(۱) پیامبر تا به روزگار معاویه ادامه یافت . چون یزیـد بن معاویه بر تخت خلافت تکیه زد صـیغه بیعت را دیگرگون ساخت و از مردمان خواست تا بر بنده و برده بودن ، او را بیعت کنند . مسعودی در مروج الذهب می گوید : پس از رویداد دهشتزای حرّه که مردمان بسـیاری از بنی هاشم و دیگر تیره های قریش و انصار و دیگران کشـته شدند ، مسلمانان با یزید بر بنده و برده

۱- مرادمان از خلیفه پنجم امام حسن مجتبی علیه السلام که پس از پدر خویش نزدیک به شش ماه حکومت کرد .

بودن خویش بیعت کردند و هر که از این سرباز می زد ، مسرف(۱) او را از لبه تیغ می گذرانـد ، مگر علی بن حسـین [امـام سجاد علیه السـلام] و علی ابن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب . روزی مردمان ، علی بن حسـین را دیدند که به گورستان پناه برده بود و خـدای را نیایش می کرد . او را نزد مسـرف که بر او خشـمگین بود، آوردنـد. فرمانده اموی از علی بن حسـین علیه السلام و پدرانش دوری می جست ، لیک چون امام بر او در آمد و مسرف او را بدید ، لرزه بر پیکرش افتاد و از جای برخاسته ، او را در کنار خویش نشاند و بد و گفت : حاجت چه داری؟ امام نیز رهایی کسانی را خواهان شد که خنجر بر حنجر داشـتند ، سـپس از او روی گرداند . پس از این رویداد ، امام را پرسیدند : چون با مسرف رو به رو شدی ، لبانت تکان می خورد ، چه می خوانـدی ؟ امـام فرمود این نیـایش می خوانـدم : «اللهم رب السـموات السـبع و مـا اظللن و الارضـین السـبع و ما اقللن ، رب العرش العظیم رب محمد و آله الطاهرین ، اعوذ بک من شره و أدرأ بک فی نحره ، اسألک ان تؤتینی خیره و تکفینی شره».

بـار خـدایا ! پروردگـار هفت آسـمان و آنچه بر آن سـایه افکنـده انـد و پروردگـار هفت زمین و آنچه بر خود می کشـند ، ای پروردگـار اورنـگ بزرگ ، ای پروردگار محمـد و خانـدان پاکش ، از گزنـد او به تو پناه می برم و به نیروی تو او را دور می دارم و تو را خواهانم تا نیکی او را بهره ام سازی و از گزندش در امانم داری .

۱- -[۲] مراد از مسرف ، مسلم بن عقبه فرمانده سپاهیانی است که به مدینه یورش بردند . او چون در کشتار زیاده روی کرد به مسرف (زیاده رو) نام بردار گردید .

مسلم را گفتند : تو این پسر و پدرانش را دشنام می دادی ، لیک هنگامی که او را نزد تو آوردند جایگاهش را والاداشتی ؟ مسلم پاسخ داد : آن دشنام برخاسته از

باورم بود لیک چون او را بدیدم هراس ، درونم را فرا گرفت . (۱)

هنگامی که حجاج بن یوسف ثقفی آمد ، بدعتی نهاد که بر بنیان آن عراقیان می بایست سوگندی استوار یاد می کردند که به خلیفه اموی وفادار بمانند و بر او نشورند و اگر پیمان خویش بگسلند زنانشان مطلّقه ، بردگانشان آزاد و ریختن خونهایشان روا خواهد بود. ا بن خلدون بر آن است که ناپسندی و ناخشنودی بر این سوگند چیره بود. این سوگند در سلسله اموی ادامه یافت و عباسیان نیز بر روش و منش ایشان رفتار نمودند. متن بیعتی که ابو مسلم بدان از مردمان بیعت خواست چنین بود: با شما بر کتاب پروردگار و سنت رسول او محمد صلی الله علیه و آله و پیمان او و طلاق زنانتان و آزاد سازی بردگان و کنیزانتان و رفتن به خانه خدا بیعت می کنم و اینکه روزیانه ای نخواهید و چشم داشت نداشته باشید مگر اینکه فرمانروایانتان خود به شما چیزی دهند.(۲) این سوگند در روزگار عباسیان ادامه یافت ، چندان که مالک بن انس ، پیشوای مالکیان را بر آن داشت تا به ابطال سوگند همراه با اکراه فتوا دهد . این فتوا بر نفوذ والیان و امیران اثر نهاد و مالک را با آزار و رنج رو به رو ساخت.

بیعت زان پس رنگی دگر یافت و تنها به گفتار بسنده می شد، چندان

۱- مسعودی ، مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۷۰ .

۲- جبری ،

که بیعت کننده خلیفه را می گفت: از روی خرسندی تو را بیعت می کنم تا عدالت و انصاف را برپاداری و وظایف پیشوایی را به انجام رسانی. پس از این ، بیعت دیگر بار دگرگونی یافته ، به شادباشی بدل شد و معنایی مجازی به خود گرفت و کرنش در این شادباش و پایبندی به آیین های آن، از لوازم فرمانبرداری گشت و بیعت شونده از دست دادن با مردمان بی نیاز شد.

ص:۳۱

فصل دوم: مراسم بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

نگاهی گذرا به رویدادها

پیش از درآمدن به مراسم بیعت ستانی برای ولایتعهدی امام رضا علیه السلام ناگزیر باید نگاهی هر چند گذرا بر روند رویدادها بیفکنیم:

۱ - سال ۱۹۸ ه- . ق : مأمون ، امین ، برادر خویش را به قتل می رساند و از روی سپاس ، در پیشگاه پروردگار سر به خاک می ساید و به کسی که سر برادرش را می آورد ، هزار هزار درهم می پردازد. سپس فرمان می دهد تا آن سر بر تخته ای در صحن سرایش نصب گردد و هر که از او روزیانه می گیرد ، امین را نفرین گوید. در پی این رویداد ، عباسیان از بهر کشتن برادر ، از مأمون رنجیدند(۱).

۲ - سال ۱۹۹ ه- . ق : قیام شیعیان در کوفه به رهبری ا بن طباطبای

۱- وفات الوفیات ، ج ۲ ، ص ۲۶۹. طبری (چاپ دارالقاموس الحدیث) ، ج ۱۰ ، ص ۲۰۲. البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۲۴۳ ، حیاه الحیوان، ج ۱۰، ص ۷۲ . تجارب الامم ، ج ۶ ، ص ۴۱۶ (چاپ شده به همراه العیون و الحدایق).

علوی علیه مأمون که نزدیک به دویست هزار کشته برجای نهاد و شهرهایی چون بصره ، اهواز ، مکه ، مدینه و مداین به دست شیعیان سقوط کرد .(1) .

۳ – سال ۱۹۹ ه- . ق : قیام شیعیان در سرزمین حجاز به رهبری نصر بن شبث

عقیلی .(2)

۴ – سال ۱۹۹ ه- . ق : مأمون در میان مردمان شایعه هایی دروغین در پیرامون علویان می پراکند که مردم ، بندگان ایشانند .

۵ – سال ۲۰۰ ه- . ق : مأمون به سر شماری بنی هاشم و گرد آوری داده هایی دقیق درباره آنها دست می زند. بر پایه این سرشماری ، شیعیان سی وسه هزار نفر بودند .(3) نتیجه این سر شماری ثابت کرد امام رضا علیه السلام به سببهای بسیار میان محافل مسلمان از شیعه گرفته تا سنی پایگاه مردمی گسترده ای دارد . شماری از این سبب ها عبارت است از:

الف : امام رضا علیه السلام امامی بود که نزد شیعیان فرمانبرداری از او بایسته و واجب بود .

ب : امام رضا علیه السلام شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و همگان

۱- رویدادهای سال ۱۹۹ – تاریخ طبری ، تاریخ ا بن اثیر ، تاریخ ا بن کثیر ، المنتظم ا بن جوزی ، مقاتل الطالبیین ، ص . ۵۵ .
۲- رویدادهای سال ۱۹۹ – تاریخ طبری ، تاریخ ا بن اثیر ، تاریخ ا بن کثیر ، المنتظم ا بن جوزی ، مقاتل الطالبیین ، ص . ۵۵ .
۳- رویداد های سال ۲۰۰ - تاریخ طبری ، تاریخ ا بن اثیر، تاریخ ا بن کثیر . یادآوری: در این منابع سرشماری را تنها از آن عباسیان دانسته اند ، لیک دلایل بسیاری در دست است که سرشماری را از آن بنی هاشم می داند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب به سیمای امام می دیدند .(۱)

ج : امام رضا علیه السلام در پارسایی و پرهیزکاری از ویژگیهای والایی سود می جست ، چندان که سنیان بدو کنیه ابوبکر داده بودند و او را در پارسایی به خلیفه نخست، مانند می کردند .(۲)

تمامی این امور ، مأمون را بر آن داشت تا باور بدارد امام رضا علیه السلام شخصیتی نیرومند دارد که او را شایستگی می بخشد ، رهبری بزرگ باشد و چنانچه شرایط به گونه ای پیش رود که او در اندیشه قیام افتد شیعیان در پیرامون او گرد می آیند . از این رو مأمون در نقشه ای بر آن شد تا از شخصیت امام بکاهد و مردمان را بگوید این دنیاست که از امام کناره گرفته ، نه اینکه امام از دنیا کناره گرفته باشد .

۶ - سال ۲۰۰ ه- . ق : محمد بن ام-ام جعفر صادق علیه السلام(۳) در مدینه برضد مأمون قیام می کند و عل-ویان گ-رد او را می گیرند (۴).

۷ - سال ۲۰۰ ه- . ق : مأمون از خراسان ، نامه هایی چند سوی امام

۱- الدر النظیم ، ص ۶۷۸ .

۲- مقاتل الطالبیین ، ص ۴۵۳ .

۳- محمد بن جعفر صادق برادر تنی امام کاظم ، پهلوانی دلیر ، بخشنده و پارسا بود ، چندان که از هر دو روز ، یک روز آن را روزه می گرفت ، سبب قیام او را چنین گفته اند که مردی نامه ای نگاشت و در آن فاطمه زهرا ۳ و تمامی اهل بیت را دشنام داد . طالبیان نزد محمد آمدند و نامه را بر او خواندند. محمد بی آنکه آنان را پاسخ گوید به خانه اش درآمده ، زره پوشیده و شمشیر به کمربست و علیه عباسیان ، قیام کرد .

۴- رویدادهای سال ۲۰۰ ، تاریخ طبری ، تاریخ ا بن اثیر ، تاریخ ا بن کثیر ، المنتظم ابن جوزی.

در مدینه می فرستد و از او می خواهد به خراسان روی آورد ، لیک امام نمی پذیرد .(۱)

۸ – سال ۲۰۰ ه- . ق : مأمون ، رجاء بن ابی ضحاک و فرناس خادم را برای به انجام رساندن دو کار مهم به حجاز گسیل می دارد :

الف: مجبور کردن امام برای روی آوردن به خراسان ، چه موافقت کند ، چه نکند .

ب : ریشه کن سازی قیام علویان در اطراف مدینه به رهبری محمد ابن امام جعفر صادق علیه السلام معروف به دیباج .(۲)

ما در اینجا نه برآنیم چگونگی به انجام رسانی این وظیفه حساس به دست رجاء بن ابی ضحاک را بررسیم ، گرچه این وظیفه حساس بر پایه ترفند استوار مأمون به انجام رسید و امام را بر سفر به خراسان ناگریز ساخت .

۹ – دهم جمادی الثانی سال ۲۰۱ ه- . ق : امام رضا علیه السلام و محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام به مرو تختگاه آن روزگار عباسیان رسیدند . (۳)

۱۰ – رجب – شعبان سال ۲۰۱ ه- . ق : تلاشهایی بسیار و چند باره از سوی فضل بن سهل و مأمون صورت می پذیرد تا امام رضا علیه السلام را قانع سازند که ولایتعهدی

را بپذیرد لیک امام از پذیرفتن آن به شدت سرباز می زند .

۱- عیون اخبار الرضا ، ج ۲ ، ص ۱۶۰ ، ح ۲۱ .

۲- تاریخ طبری ، رویدادهای سال ۲۰۰ ه- . ق .

۳- قاضی نعمان ، شرح الاخبار .

۱۱ - روزهای پایانی شعبان سال ۲۰۱ ه- . ق : مأمون ، امام رضا علیه السلام را تهدید می کند که اگر ولایتعهدی را نپذیرد او را خواهد کشت و امام به شرط اینکه در امور دولت دخالتی نکند ، آن را می پذیرد .

روز ابلاغ بیعت (۲۵ شعبان / ۲۰۱ ه- . ق - پنجشنبه ۱۸ مارچ / ۷۱۸م)

قصر مأمون ، شهر مرو ، پایتخت عباسیان

مأمون عباسی با تهدید به قتل ، موافقت امام رضا علیه السلام را برای پذیرش ولایتعهدی به دست آورد . امام نیز به شرط آنکه در امور دولت دخالتی نکند ، با آن موافقت کرد. به دست آوردن این موافقت ، به مثابه نخستین گام مأمون بود. او در گام دیگر باید عباسیان را به تصمیم خویش، خرسند می ساخت. مأمون نیك می دانست که به چه کار خطر سازی دست می زند؛ کاری که بسیاری از مردمان به ویژه خاندان عباسی و دولتمردان، خواص و محرمان و فرماندهان سپاه آن را بر نمی تا بند، از این رو برای اینکه در جریان مراسم بیعت ستانی برای امام رضا علیه السلام با موقعیتی ناپسند رو به رو نگردد، بر آن شد تا دو بیعت بستاند ؛ بیعتی از خاندان عباسی ، دولتمردان و فرماندهان سپاه و بیعتی از عموم مردم . از این رو عباسیانی که در مرو بودند به حضور مأمون فراخوانده شدند تا او خواسته خود را بر آنان عرضه دارد. به محض اینکه عباسیان از خواسته مأمون آگاه شدند غوغایشان به آسمان رفت و قیامتی برپا شد، چه، آنان به نیکی می دانستند خطری حقیقی که دولت و خلافت آنان را تهدید می کند، از سوی

عموزادگان علوی آنان است که از شایستگی بهره مند هستند و والاترین ویژگیها و توانها را برای منصب خلافت ، دارا بوده ، به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکترند. از این رو خطری سترگ در این خاندان نهفته است، پس چگونه مأمون بر آن است تا حکومت را به خاندانی سپرد که نیرومندترین و خطرناکترین رقبای آنان

می باشند؟ این از سویی ، اما از دیگر سو عباسیان برای کاهیدن از جایگاه امام رضا علیه السلام هیچ دستاویزی نداشتند ، مگر اینکه ادعا ورزند او از امور خلافت آگاهی ندارد، بدین سبب از مأمون خواستند امام را فراخواند تا او را بیازمایند و برای خلیفه ، ناآگاهی او را روشن ساخته از جایگاهش بکاهند. مأمون نیک می دانست که ادعای عباسیان صحت ندارد ، چه ، او از جاسوسان خویش که یک سال تمام ، امام را در مدینه مراقبت می کردند ، داده هایی را دریافت کرده بود و آگاه بود در پی این آزمون ، چه بهره او خواهد شد ، بدین روی امام را خواهان شد تا به حضور رسد. شیخ صدوق آنچه را در این نشست روی داده ، برای ما بازگو می کند : قاسم بن ایوب گوید: هنگامی که مأمون خواست حضرت رضا را به ولایتعهدی منصوب کند بنی هاشم را گرد آورد، آنان را چنین گفت: من برآنم پس از خود، «رضا» را به خلافت بر گزینم. بنی عباس از روی حسادت گفتند : آیا برآنی مردی ناآگاه را که از اداره

خلافت و راهکارهای آن آگاهی ندارد، ولیعهد خویش گردانی؟ کسی را نزد او فرست تا به اینجا بیاید و نمونه هایی از نادانی او را که گواهی نیک برضـد او خواهـد بود ، درنگری . مأمون نیز حضـرت را فرا خواند ، بنی عباس گفتند : ای ابا الحسن ! بر منبر شو و ما را راه بنما تا پروردگار را به گونه ای درست شناخته ، بر بنیان آن پرستش کنیم .

حضـرت رضابر منبر شده ، سر به زیر انداخت و بی آنکه سخنی گوید ، مدتی بر همان حالت نشست. سپس از جای برخاسته ، خدای را سپاس گزارده ، ستود و بر پیمبر و دودمان او درود فرستاد ، آنگاه فرمود: گام نخست در پرستش خدای ، شـناخت اوست و پایه و بنیان شـناخت خداونـد منحصـر به فرد دانسـتن اوست و اسـتواری و اساس توحید این است که صـفات (زاید بر ذات) را از ذات خداونـد منتفی بـدانیم، چه، خرد آدمی خود گواهی می دهـد هر چیزی که از صـفت و موصوفی ترکیب شده باشد، آفریده است و هر آفریده ای نیز خود گواهی می دهد که آفریدگاری دارد که نه صفت است و نه موصوف ، هر صفت و موصوفی هماره باید با هم همراه باشند و همراهی دو چیز با هم ، نشانه حادث بودن آنهاست و حادث بودن هم با ازلی بودن منافات دارد. پس کسـی که بخواهـد ذات خـدای را با هماننـد کردن او به آفریـدگانش بشـناسد ، به راستی خدای را نشـناخته است و آنکه بخواهـد کنه ذات خـدای را دریابـد، در واقع قایل به توحید نیست و کسـی که برای او مثل و مانند قایل شود ، به حقیقت او آگاهی نیافته است و کسی که برای او پایانی انگارد ، او را تصدیق ننموده است و کسی که بخواهد به او اشاره کند در واقع به سوی خدا نرفته است ، بل به سمتی دیگر روی نموده ، به موجودی دیگر اشاره

کرده است و هرکس او را تشبیه کند در واقع خداوند را قصد نکرده و هر کس برای خداوند اجزا و ابعاض قایل شود، در واقع در برابر او کرنش و خواری نکرده است و هر کس بخواهد به نیروی اندیشه خویش او را در گمان آورد ، در حقیقت به سراغ خـدا نرفته است . هر آنچه به همراه نفس و ذات خویش شـناخته شود ، مصـنوع و ساخته شـده است و هر آنچه در چیز دیگری (یا به چیز دیگری) غیر از خود قائم و پابرجا باشد، معلول است و نیاز به علت دارد . به وسیله آفریدگان و ساخته های خدا، می توان بر وجود او استدلال کرد و از رهگذر خرد است که معرفت و شناخت او پا می گیرد و به وسیله فطرت ، حجت بر مردمان تمام می شود، آفرینش آفریـدگان به دست پروردگار ، حجابی است میان او و آنها ، دوری و جـدایی او از بندگانش ، مکانی و مـادی نیست ، بلکه تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آنها و آغاز داشـتن آفرینش آفریـدگان ، گواهی است برایشان ، بر اینکه خـدا آغاز و ابتـدا نـدارد ، چون هر چیز که آغاز و ابتـدا داشـته باشـد نمی توانـد آغازگر چیز دیگری باشـد. نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان ، گواهی است بر اینکه در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد، چه ، آلات و ادوات ، گواه ناتوانی و نـاداری دارنـده آنهاست. نامهای او برای عبارت و تعبیر است و افعال و کردار او تنها برای تفهیم است. ذات او حقیقت است و کنهش جدایی او از آفریدگان و بقای او حد و مرز سایر پدیده هاست. هر کس بخواهد اوصاف خدا را دریابد، او را نشـناخته است و هر کس بخواهد با اندیشه خود بر او احاطه پیدا کند، در واقع از او گذشته است و او را پشت سر نهاده ، بر چیز دیگری (که ساخته اندیشه

اوست) احاطه پیدا کرده است و هر که بخواهد کنه او را دریابد به خطا

رفته است.

هر کس بگویـد: چگونه است؟ او را (به آفرید گانش) تشبیه نموده است و هر که بگوید : چرا و از چه راهی هستی یافته است؟ در واقع برای او علت تصویر کرده است و هر کس بگویـد: از چه هنگـام بوده است؟ برای او وقت و زمـان تصور کرده است و هر کس بگویـد : در کجا جای گرفته است؟ برای او جا و مکان خیال کرده است و هر که بگویـد: حدش تا کجاست؟ برای او نهـایتی فرض کرده است و هر کس بگویـد تـا چه زمانی خواهـد بود؟ برای او غایت و انتهایی قرار داده است و هر کس چنین کنـد میان او و دیگر آفریـدگان حـد مشترک قرار داده است و هر کس میان او و آفریـدگانش حـد مشترک قرار دهد برای او اجزا و ابعـاض پنداشـته است و هر کس او را دارای اجزا تصـور کنـد او را وصـف نمـوده و هر که او را وصف نمایـد، دربـاره خداوند به لغزش دچار شده و کارش به الحاد و کفر می انجامد.

خداونـد با دگرگون شـدن آفریـدگان ، دگرگونی نیابـد ، هما نگونه که با حـد و حدود آنان ، محدود نمی گردد. اَحد اسـت لیک نه به عنوان عـدد(ی در برابر دو ، سه و ...) ، ظاهر و آشـکار است لیک نه به این صورت که قابل لمس باشد ، آشـکار و هویـداست نه به این معنی که دیـده شود ، بـاطن و پنهـان است ، لیـک نه اینکه از آفریـدگان غایب باشـد، دور است نه از نظر مسافت، نزدیک است لیک نه از نظر مکانی ، لطیف است لیک نه از نظر جسـمانی ، موجود است لیک نه بعـد از عـدم ، فاعل است و کار انجام می دهد ، لیک نه از روی اجبار ، بلکه با اختیار تام ، می سنجد. تصمیم می گیرد ، لیک نه با نیروی اندیشه، تدبیر می کند ، لیک نه با

حرکت، اراده می کند ، لیک نه با قصد ، مشیت و اراده دارد، لیک نه با عزم و تصمیم ، درک می کند ، لیک نه با آلت و وسیله حس ، می شنود و می بیند ، لیک نه با گوش و چشم یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد، چُرت و خواب او را فرا نمی گیرد ، صفات گوناگون او را محدود نمی سازد ، آلات و ادوات نیز او را مقید و محدود نمی کند. او پیش از زمان بوده است و قبل از عدم وجود داشته است و ازلیتش از هر آغاز و ابتدایی فراتر بوده است . از آفرینش حواس به دست او ، روشن می شود که خود فاقد این حواس می باشد و از ایجاد عناصر معلوم می شود که عنصر ندارد و از آنچه که میان اشیاء ضدیت برقرار کرده، دانسته می شود که خود ، ضد ندارد و با ایجاد مقارنه و هماهنگی میان امور ، دانسته می شود که قرین و هماورد ندارد. میان نور و ظلمت ، آشکاری و گنگی، خشکی و تری و سرما و گرما ضدیت برقرار کرده است. امور نامساعد و دور از هم آنها را به گرد هم فراهم آورده و امور نزدیک را از هم جدا نموده است و پراکندگی اینها و گرد آمدن آنها گواهی است بر وجود پراکنده کننده و گرد آورنده شان و این آیه شریفه اشاره به همین معنی دارد.)وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ((1) میان «قبل» و «بعد» در این آفریده جدایی و فرق می افکند تا همه بدانند او خود، قبل و بعد ندارد. غرایز این آفریدگان نشان می دهد که غریزه دهنده به آنان ، خود غریزه ندارد و تفاوت (نقص) آنان خود گواهی است بر اینکه

تفاوت دهنده به آنان ، نقصی ندارد و تفاوتی در ذاتش نیست. زمان

۱- از هر چیزی جفت و زوج آفریدیم تا شما متذکر شوید. ، ذاریات / ۴۹.

دار بودن آنان بیان کننـده این واقعیت است که زمان دهنـده به آنان ، فاقـد زمان و فراتر از آن است . بعضـی را از بعض دیگر پنهان کرده تا دانسته شود ، غیر از آن آفریدگان ، حجابی دیگر میان او و آنها نیست.

آن زمـان که مَربُوب (و مخلوقی) وجود نـداشت ، او رب بود و آن زمان که مملوك و مخلوقی نبود ، او مالك علی الاطلاق و مسـتولی بر همه چیز بود و آن زمـان که هیـچ موجودی نبود تـا معلوم واقع شود ، او عـالم بود و آن زمان که مخلوقی در جهان نبود او خالق بود و نیز آن زمان که مسموعی وجود نداشت ، معنای سمع (شنیدن) درباره او صادق بود. اینگونه نبود که تنها از هنگامی که دست به آفرینش زد ، آفریدگار به شمار آید ، بل پیش از شروع به آفرینش ، آفریدگاری درباره او مصداق داشته است.

چگونه می توان غیر از این را تصور کرد ؟ حال آنکه ابتدا و آغازی ندارد و نمی توان با کلمه «از» که ابتدا و آغاز را نشان می دهـد او را در برخی زمانهـا غـایب فرض کرد، بلکه همیشه و در همه اوقات بوده است و کلماتی مثل «قـد» (در زبان عربی) که نشان دهنـده نزدیکی زمان مورد نظر به زمان دیگری است (مثل فعل ماضـی نقلی در فارسـی) نمی توانـد نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد (چون تمام زمانها چه دور و چه نزدیک همه نسبت به او یکسان هسـتند و کلماتی مثل «لعلَّ» (به معنی شاید) که نشانگر احتمال و عـدم قطعیت است و درباره آفریـدگان ، خبر از وجود مانع یا موانعی برای حصول کاری می دهد ، درباره او چنین مفهومی را نمی سانـد بلکه امر و اراده خـدا قطعی الوصول است و کلمه «متی» (کی؟ چه زمانی؟) اگر چه درباره خـدا به کار می رود، لیک نشان دهنده وقت معینی برای او

ص:۴۳

نیست و به کار بردن کلمه (زمان) درباره او به این معنی نیست که خداوند در ظرف زمان و محدوده آن قرار گرفته است و نیز کاربرد کلمه «مع» (به معنی با) درباره او به این معنی نیست که خداوند با چیزی قرین و همراه است.

ادوات ، امثال خود را محدود می سازد (یعنی در حقتعالی اثری ندارد) و آلات متناسب با امثال و نظایر خویش است و اینها نه در خداوند بلکه در سایر اشیاء مؤثرند . ابتدای زمانی داشتن، باعث شده است که اشیاء و موجودات قدیم نباشند و قرب زمانی داشتن ، آنها را از ازلی بودن باز داشته و فقدان بعضی از حالات و صفات ، آنها را از کمال دور ساخته است. افتراق و جدایی آنها ، گواه و نشانه وجود جدا کننده آنهاست. تباین و تفاوت آنها نشانه وجود تفاوت دهنده آنهاست. آفریننده اشیاء از رهگذر آنها بر خرد آدمیان جلوه کرده است و به وسیله آنها از چشمها پنهان گردیده است. ملاک استدلال اندیشه ها درباره خداوند ، همین اشیاء موجودات است ، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیل شان بر اساس اشیاء است ، اقرار به وحدانیت خود را به سبب وجود این اشیاء به آنها الهام فرموده است. تصدیق و اقرار به خداوند ، از رهگذر خردها صورت می پذیرد و با اقرار به خدا ایمان کامل می گردد. تا معرفت و شناخت نباشد، دیانت کامل نمی شود و تا اخلاص نباشد ، معرفت و شناخت انجام نمی گیرد و با اعتقاد به تشبیه، اخلاصی در میان نخواهد بود و اگر کسی درباره خداوند به صفاتی زاید بر ذات قایل شود ، تشبیه را نفی نکرده بلکه در واقع قایل به تشبیه شده است. هر چیزی که در مخلوق یافت شود در خالقش وجود نخواهد داشت و هر آنچه درباره او امکان داشته باشد ،

دربـاره صـانعش محـال و ممتنع خواهـد بود. درباره او حرکت و سـکون وجود نـدارد ، چگونه امکان دارد ، چیزی را که خود ایجاد

کرده، دربـاره خود او مصـداق یابـد؟ یا آنچه را خودش آغاز کرده و به وجود آورده به سوی او بازگردد و درباره او مصـداق پیـدا کنـد؟ اگر چنین بود، نقص و کاستی و کمبود در ذاتش راه می یافت و کنهش از وحـدت درآمده، دارای اجزا می شد و ازلی بودن درباره اش محال می گردید و خالق همانند مخلوق می شد.

اگر برای او پشت تصور شود ، مقابـل و رو به رو نیز تصور می شود و اگر برای او تمام بودن فرض شود ، نقصان هم فرض می شود کسـی که حـدوث درباره اش محال نیست، چگونه می توانـد ازلی باشـد؟ کسـی که ایجاد شـدن درباره اش محال نباشـد چگونه می توانـد ایجاد کننـده اشـیاء باشـد؟ اگر چنین بود نشانه مخلوق و مصـنوع بودن در او وجود می داشت و خود ، آیه و نشانه می شد (برای یک موجود ازلی دیگر) نه اینکه موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند.

قـول محـال که مخـالف حق و حقیقت است حجـتی در بر نـدارد و پرسـش در پیرامون پروردگـار ، پاسـخ نـدارد و در غیر این صورت ، خداونـد تعظیم و احـترام نشـده است و در عقیـده به اینکه خداونـد به کلی (چه در ذات ، چه در صـفات و افعـال) با آفریدگان مباینت و غیریت دارد ، ظلم و افترایی نیست. موجود ازلی محال است که مرکب باشد یا دوگانه بودن در او راه یابد و آنچه آغازی ندارد ، محال است آفریده باشد و آغاز و انجامی برایش تصور شود. معبودی نیست ، مگر الله که بزرگ و بلند مرتبه است ، کسانی که خدا را با دیگر موجودات یکسان می دانند ، دروغ گفته اند و به

گمراهی بزرگی درافتاده اند و به وضوح و آشکارا زیان نموده اند و درود خدا بر محمد و اهل بیت پاکش.(۱)

سخنرانی امام چونان آذرخشی بر سر بنی عباس فرود آمد. آنان وحشت زده شدند و مات و مبهوت از جای خویش تکان نمی خوردند . مأمون از آنان خواست تا به بزرگی امام ، لب بگشایند و پنجشنبه آینده، لباسهای سیاه خود را از تن به در کرده ، لباسهای سبز بپوشند و برای بیعت دادن باز گردند . بنی عباس سر گشته و حیرت زده از درگاه مأمون بیرون شدند.

مأمون و گردآوری دولتمردان

در آن روز مأمون ، دولتمردان خویش از امیران، وزیران ، حاجبان و نویسندگان گرفته تا اهل حل و عقد را گردآورد و چون اینان به حضور رسیدند ، مأمون ، فضل بن سهل را گفت : حاضران را آگاه ساز که امیرمؤمنان (مأمون) بر آن است ، رضا را به ولایتعهدی خویش بر گزیند. سپس مأمون ، عباسیان را فرمان داد تا جامه های سبز بر تن کنند و پنجشنبه آینده برای بیعت باز گردند.(۲)

مأمون و نعیم بن حازم

مأمون ، فضل را گفت : شایسته است نعیم بن حازم را فراخوانی و در پیرامون آنچه بر آن شده ایم ، از او نظر خواهی ، چه ، او از آبرومندان

۱- صدوق ، عیون اخبار الرضا ، ج ۱ ، صص ۱۳۵ – ۱۳۸.

۲- شبلنجی ، نور الابصار ، ص ۳۰۶.

است و پیشینه ، شکوه و پیشوایی دارد.

فضل ، نعیم را به درگاه مأمون آورد و او را از تصمیم خلیفه آگاه ساخت و بر آن ترغیبش نمود و او را به فرمانبری یاد آور شد. نعیم سرباز زد و خدمات خویش و نیاکانش در یاری رسانی به دولت هاشمی(۱) را که مایه عزت ، امنیت ، ثروت و جاه آنان شد ، یادآور گشت و آنان را گفت که چگونه حمایتشان کرده ، روح و زندگی خویش را نثارشان نموده ، با دشمنانشان ستیز کرده است، از این رو او این بی عدالتی را نمی پذیرد و فرمانبردار کسی نمی شود که پیشتر خونش می ریخته و از آنچه می خواسته، دورش می داشته و بر آن با او می جنگیده است.

فضل در پیرامون بیعت ، گاه به نرمی و گاه به درشتی با نعیم سخن گفت . نعیم او را گفت : تو فقط می خواهی پادشاهی را از بنی عباس گرفته ، به فرزندان علی بسپری ، سپس بر آنان نیرنگ سازی و پادشاهی را کسرایی(۲) کنی و اگر چنین نمی خواستی جامه سپید علی و فرزندانش را کنار نمی نهادی تا جامه های سبز رنگ کسری و مجوسیان را بر تن بیعت کنندگان کنی . آنگاه نعیم ، مأمون را گفت : خدا را ! خدا را ! ای امیرمؤمنان !]این مرد[تو را در دین و پادشاهی ات فریب ندهد ، چه ، خراسانیان بیعت مردی را پاسخ نمی گویند که خونش از شمشیرهایشان می چکد. مأمون بی آنکه خشمگین شود ، نعیم را فرمان داد تا برود. سپس به فضل روی کرده ، گفت چه نظر داری؟ فضل پاسخ داد : به نظر من

۱- مراد از دولت هاشمی ، همان دولت عباسی است.

۲- کسری: لقب پادشاهان ایران .م.

نعیم باید از خراسان بیرون رود ، چه ، در اینجا ماندن او چیزی نیست . مأمون گفت : او را نکشم؟ فضل پاسخ داد : ای امیرمؤمنان ! تو پیش از این هرثمه را که در میان مردمان جایگاهی داشت ، کشتی و مرگش را آشکار داشتی و مردمان یقین یافتند که تو او را کشته ای. نیز تو یحیی بن عامر را در اسارت کشتی و فرمان دادی عبدالله بن مالک را بیاورند و به سان کودکان بر سرین او تازیانه زدی . از این رو می هراسم چون نعیم را نیز بکشی ، خراسانیان شورش کنند، لیک ما می توانیم او را با سپاهیانی کم شمار به جنگ ا بن شکله گسیل داریم و کارگزاران خویش را فرمان دهیم که چون نعیم بر آنان گذشت ، کاستیهایش را برطرف نسازند و بدو رویی نشان ندهند . مأمون گفت: من خوش نمی دارم که نعیم سوی ا بن شکله رود فضل پاسخ داد: من این راه، آسانتر می دانم . سپس با موافقت مأمون ،

نعیم به سوی ابن شکله گسیل داشته شد و تا آن هنگام که ابراهیم(۱) پنهان شد ، با ا بن شکله بماند.

پس از چندی ، نعیم دستگیر شد و او را نزد حسن بن سهل بردند. محمد بن جهم گوید : نعیم سر و پا برهنه به بارعام حسن بن فضل درآمد و در پیشگاه او ایستاد و گفت: گناهم بزرگتر از آسمان است ! گناهم بزرگتر از بادهاست ! گناهم بزرگتر از آبهاست.

حسن او را گفت: آرام ! پیشتر فرمانبردار بوده ای و در فرجام کار نیز توبه می کنی و گناه را میان این دو ، جایگاهی نباشد و گناهت در میان گناهان ، بزرگتر از بخشودن امیر مؤمنان در میان بخشودنها نیست. خداوند

۱- مراد ، ابراهیم بن مهدی ، عموی مأمون است.

از گناهت در گذرد و بر تو ببخشاید(۱).

بازتاب بیعت (اواخر ماه شعبان سال ۲۰۱ ه-. ق - شهر مرو)

اشاره

پس از دیـداری که میان مأمون و دولتمردان او ، صورت پذیرفت ، خبر به سان برق در میان مردمان منتشـر شد و آنان هر بام و شام در پیرامون آن سخن می راندند . پذیرش این خبر از سوی مردم ، بسته به خواهشها و گرایشهایشان ، گونه گون بود. یکی شادمان و مژده گوی شـد، یکی ناشاد و انـدوهگین و دیگری به شـگفت آمـد و نمی دانست آنچه مردمان می گویند، درسـت است یا شایعه ای چونان دیگر شایعه هاست. آنچه از دیدگاه ما اهمیت دارد، دیدگاه دو گروه از مردم است :

۱ - یاران و پیروان امام رضا علیه السلام

یـاران امـام رضـا علیه السـلام خبر را هماننـد مردمان پذیرفتنـد . گروهی از آنان شادمان و مژده گوی شدنـد و گمان بردنـد به زودی خلافت به امام علیه السـلام خواهـد رسید و او عـدالت را برپا خواهـد داشت و گشایش، نزدیک شـده ، مردم از سـتم و سرکش عباسیان رهایی می یابند. لیك اندك گروهی دیگر اندوهگین شدند ، چه، می دانستند این کار مگر با رسیدن به ابعاد و اهداف خطرساز خویش ، پایان نپذیرد و این بیعت ، تنها بر پایه برنامه ای بسیار خبیثانه ، طرح ریزی شده که مراد از آن نابود سازی امام رضا علیه السلام و

۱- جهشیاری ، الوزرا و الکتاب ، ص ۲۰۳.

مشروعیت بخشیدن به عباسیان است. محمد بن عرفه ، یکی از برگزیده ترین و نزدیکترین یاران امام ، در شمار این گروه اندک بود. او بر آن شد نزد امام علیه السلام رود و او را از سبب پذیرش ولایتعهدی باز پرسد.

شیخ صدوق به سند خویش از محمد بن عرفه روایت می کند ، که او گفت : به امام رضا علیه السلام عرض کردم : ای فرزند رسول خدا ! چه چیزی تو را بر آن داشت تا

ولایتعهدی را بپذیری ؟ فرمود : همان چیزی که جدم امیر مؤمنان را وا داشت تا در شورا شرکت کند(۱).

۲ – عباسیان

پس از اینکه امیران بنی عباس از نزد مأمون بیرون آمدند ، نگرانی آنان را فرا گرفت ، چه ، با شنیدن سخنان امام رضا علیه السلام در پیرامون توحید، دانستند او دانا مردی است که از امور آگاهی دارد و به قله دانش او نرسند و این خطری بزرگ پدید خواهد آورد. از این رو بار دیگر گرد آمدند و درباره جریان امور پس از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام و آینده خود به گفتگو نشستند . سپس بر آن شدند گروهی را به جلوداری اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی نزد امام رضا علیه السلام بفرستند.

شیخ کلینی در کافی به سند خویش از مَروَک بن عبید ، از محمد بن زید طبری روایت می کند که گفت : در خراسان خدمت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودم و گروهی از بنی هاشم(۲) از جمله اسحاق بن عباس بن موسی نیز نزد آن حضرت حضور داشتند ، حضرت به اسحاق فرمود :

۱- عیون اخبار الرضا.

۲- مراد بنی عباس است.

اسحاق ! به من گزارش رسیده که شما می گویید ما برآنیم مردم بنده ما هستند[(۱)] ! نه به خویشاوندیم با رسول خدا سوگند ! من هرگز چنین نگفته و از هیچکدام از پدرانم چنین نشنیده ام و از احدی از آنان خبر ندارم که چنین فرموده باشد . لیک ما می گوییم : مردم بنده ما هستند در اطاعت از ما و یاورما هستند در دین ، این مطلب را هر که شنیده ، باید به غایبان برساند.[(۲)]

آماده شدن برای بیعت

اشاره

روزهای آغازین ماه رمضان سال ۲۰۱ ه- .ق ، مرو، قصر خلافت عباسی.

مردمان همچنان از بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام سخن می گفتند و به محض اینکه ماه رمضان فرا رسید ، مأمون جامه های سیاه را ، که نماد نیاکان او بود ، از تن به درآورده ، لباسهای سبز بر تن کرد. دولتمردان او از وزیران و نویسندگان گرفته تا حاجبان و فرماندهان نیز چنین کردند مگر سه تن از فرماندهان او که عبارتند از:

۱ - علی بن ابی عمران

۲ – ابو یونس

۳ – عیسی جلودی

۱- پیشتر گوشزد کردیم که این ادعا ، شایعه ای بود بر بافته مأمون ، که آن را رواج داد تا مردمان پس از قیام ا بن طباطبا، گرد علویان را نگیرند.

۲- اصول کافی، ۱/۱۸۷، ج ۱۰؛ مفید، امالی، ۱۵۶(مجلس سی ام) ؛ طوسی ، امالی، ۱ / ۲۱.

اینان هارون الرشید را خدمت کرده بودند و از اندیشه سپردن ولایتعهدی مأمون به امام رضا علیه السلام بیزاری می جستند و بدان خشنود نبودند، مأمون نیز آنان را به زندان افکند.(۱)

از رسوم خلیفه

مأمون آن گونه بود که چون در مجلسی حضور می یافت ، نباید کسی در لباس پوشیدن و به ویژه دستار بستن ، همانند او می بود. او نوعی کلاه بلند(۲) بر سر می نهاد که دستاری گرد آن پیچیده شده بود و این کلاه و دستار ، ویژه خلیفه یا ولیعهد او بود. مأمون همواره بر برادر خود ، قاسم بن رشید(۳) سخت می گرفت ، چه ، او هنگامی که در مرو سوار بر اسب

ص:۵۲

۱- شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا.

۲- نام این کلاه ، رصافیه است ، که کلاهی است با دستانی بر گرد آن.

۳- قاسم بن رشید : برادر امین و مأمون . او در سال (۱۷۳ ه- / ۷۹۰ م) زاده شد. پدرش رشید ، ولایتعهدی را پس از امین و مأمون بدو سپرد و او را (مؤتمن) لقب داد و در سال ۱۸۶ ه- جزیره ، ثغور و عواصم را به تیول او داد ، در حالیکه نوجوانی بیش نبود و مأمون بر اداره این سرزمینها اشراف داشت تا اینکه مؤتمن جوانی شده و هارون الرشید به سال ۱۸۷ ه- او را برای جنگ به سرزمین روم گسیل داشت و در سال ۱۹۲ ه- بر سرزمین رقه به حکومتش گمارد تا برای حکومت آموزش بیند هنگامی که امین به خلافت رسید در سال ۱۹۳ ه-. مؤتمن را از حکومت جزیره بر کنار کرد و او را بر قنسرین و عواصم گماشت . چون درگیری میان امین و مأمون شدت گرفت، مؤتمن به خراسان نزد مأمون رفت و مأمون به سال ۱۹۷ه-. او را به جرجان فرستاد و او آنجا ماندگار شد . سپس مأمون در سال ۱۹۸ ه- پس از قتل امین او را از ولایتعهدی برکنار کرد و فرمان داد بر روی منبرها برای او دعا نکنند مؤتمن به روزگار مأمون در بغداد بمرد و به خلافت نرسید (الاعلام ۵/ ۱۸۶).

می گشت ، کلاهی همچون مأمون بر سر

می نهاد.

جاحظ می گوید : برخی از یاران ما از حسن بن قریش(۱) روایت کرده اند که گفت : هنگامی که قاسم بن رشید مرد ، مأمون پیکی را سوی من فرستاد ، تا نزد او روم . سپس از من درباره عیال و اموال قاسم پرسید و از او شکایتها کرد و گفت که چنین و چنان می کرد و در لا به لای همین شکایتها بود که گفت : چون به مرو سوار بر اسب می گشت ، کلاهی چون کلاه من بر سر می نهاد.(۲)

مأمون پیش از آنکه مردمان بر او درآیند ، وزیر خویش ، فضل ابن سهل یا حاجب خود را از لباسی که بر تن می کرد ، آگاه می ساخت.

جاحظ می گوید: ابو حسان زیادی(۳) (پس از یاد کرد فضل و طلب رحمت و مغفرت برای او) مرا گفت: شبی در بستر آرمیده بودم که پیکی نزد من آمد و گفت : ذوالریاستین می گوید: فردا که به قصر خلافت(۴) آمدی، کلاهی بر سر مگذار. ابو حسان می گوید: خاموش بر جای خویش ماندم ، چه، نمی دانستم او از این سخن چه مرادی دارد. چون فردا شد،

۱- حسن بن قریش : از نزدیکان مأمون ، که خلیفه درباره برادرش قاسم با او سخن گفت.
۲- مأمون از قاسم بدان سبب گله می گزارد او از روی عمد ، خویش را به مأمون شبیه می ساخت و این بایسته را به جا نمی آورد که نهادن کلاهی همچون کلاه مأمون را ترک گوید ؛ تا مأمون در پایتخت خویش تنها کسی باشد که کلاهی چنین بر سر نهد. (التاج فی اخلاق الملوک ، ۴۷).
۳- از فقیهان بزرگ بغداد که مأمون او را در مسأله خلق قرآن آزمود. او صاحب فتوا و روایت بود و متوکل او را به حکومت ایالت شرقی مصر گمارد. ۲۴۱ ه-. (المحاسن، النجوم الزاهره ، ۱ / ۶۳۹ و ۷۳۵) .
۴- قصر خلافت در مرو .

مردمان بر پایه طبقه و رتبه خویش در دربار نشسته بودند که حسین(۱) بن ابی سعید از در ، در آمد و گفت امیر مؤمنان امروز با کلاهی بر سر ، بر

تخت می نشیند ، دستارها را از سر بردارید(۲)!

روز بیعت صغری (پنجشنبه ،۳ / رمضان / ۲۰۱ ه-.ق – ۲۵/ مارچ / ۸۱۷ م)

چون روز پنجشنبه شد ، فرماندهان ، حاجبان ، قاضیان و دیگر مردمان بر پایه طبقه و جایگاهی که داشتند ، در درگاه مأمون گرد آمده، بر جای خویش نشستند. مأمون بر تخت خلافت نشست و فرمان داد دو بالش بزرگ را چنان انباشته ساختند که به جایگاه و تخت او پیوست . سپس امام رضا علیه السلام آمد و بر آن دو بالش نشست. امام جامه ای سبز رنگ بر تن کرده بود و دستاری بر سر و شمشیری بر کمر بسته بود. پس از این مأمون، عباس پسر خویش را فرمان داد تا به سوی امام رود و به عنوان نخستین کس ، با او بیعت کند آنگاه امام رضا علیه السلام دست خویش بالابرد به گونه ای که پشت دستش به روی خود و کف دستش به روی حاضران بود، سپس مأمون گفت : دست خویش بگشا تا مردمان با تو بیعت کنند . امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بیعت می کرد و دست خویش بالای دست بیعت دهندگان می نهاد. مأمون گفت: هر گونه می خواهی بیعت

۱- در برخی نسخه ها: حسن.

۲- التاج فی اخلاق الملوک ، ۴۶.

ستان. سپس گروهی از هاشمیان و صحابه با امام بیعت کردند ، در حالی که دست او بالای دست آنان بود.

پس از انجام بیعت ، فضل بن سهل بر مردمان درآمد و پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر و دودمان او ، مردمان را به منتی بشارت داد که خداوند به سبب اندیشه خلیفه در بیعت با امام رضا علیه السلام بر آنان نهاده است ، چه ، امام فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام نیز فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است(۱).

شیخ صدوق به سند خویش از حسن بن جهم روایت می کند که گفت : پدرم مرا حدیث کرده ، گفت : هنگامی که مأمون با علی بن موسی الرضا علیه السلام پیمان ولایتعهدی را بست ، بر منبر شده ، گفت: ای مردم ! خبر بیعت با علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب: به شما رسید ، به خدا سوگند اگر این نامها را بر کر و گنگ بخوانند به اذن اراده خداوند عزوجل شفا یابد.(۲)

سپس مأمون ، امام رضا علیه السلام را گفت : با مردمان سخن گو . امام نیز پس از حمد و ثنای خداوند ، فرمود : ما به سبب پیامبر بر شما حقی داریم و شما نیز بر ما حقی ، پس اگر شما حق ما را گزاردید ، گزاردن حق شما نیز بر ما واجب می گردد . در آن مجلس از امام ، جز این سخنان سخن

۱- شیخ مفید، الارشاد ؛ قاضی نعمان ، شرح الاخبار ؛ شبلنجی ، نور الابصار، ۲۰۶.

۲- شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا.

دیگری یاد نشده است . سپس مأمون فرمان داد تا

روزیانه یک سال را به مردم بدهند.(۱)

روز بیعت کبری (دوشنبه ، ۷ رمضان / ۲۰۱ ه- . ق – ۲۹ / مارچ / ۸۱۷م)

پس از بیعت صغری ، چند روزی]از سوم رمضان تا هفتم همان ماه[در قصر خلافت برای به انجام رساندن بیعت کبری آمادگی حاصل شد ، از این رو به آگاهی مردم رساندند که برای بیعت حضور یا بند و بنی عباس ، فرماندهان ، قاضیان ، حاجبان و دولتمردان نیز فرا خوانده شدند ، تا دیگر بار بیعت کنند. سه تخت نیز برای مأمون بن هارون الرشید ، خلیفه عباسی و امام رضا علیه السلام، ولیعهد و فضل بن سهل(۲) وزیر نهاده شد.

چون روز دوشنبه فرا رسید ، بنی هاشم ، فرماندهان ، حاجبان و

۱- شیخ مفید ، الارشاد ، قاضی نعمان ، شرح الاخبار ، شبلنجی ، نور الابصار ، ۲۰۶.

۲- احتمال دارد ، این تخت که برای فضل بن سهل نهاده شد ، جدا از تختی باشد که همواره بر آن می نشست ، چه، او هنگامی که می خواست نزد مأمون رود ، بر تختی بالدار جای می گرفت که بر دوش مردانی حمل می شد . فضل تا چشم مأمون به او نمی افتاد، همچنان بر تخت خود بود و چون چشم مأمون بر او می افتاد، فضل، از تخت به زیر می آمد و پیاده به سوی مأمون می رفت و تخت را نیز به پیشگاه مأمون می بردند . سپس فضل سلام می کرد و بر تخت خویش می نشست. سعید بن مسلم و یحیی بن معاد نیز همین گونه رفتار می کردند هارون یتیم گوید : فضل بن سهل در این کار از روش دربار ایرانیان پیروی می کرد ، زیرا یکی از وزیران پادشاهان ایران بر تختی می نشست و دوازده مرد که همه امیرزاده بودند او را حمل می کردند. (جهشیاری ، الوزراء و الکتاب).

قاضیان و دیگر مردمان در قصر خلافت گرد آمده ، بر پایه رتبه ای که داشتند در جای خویش قرار گرفتند و مراسم بدین ترتیب جریان یافت:

۱- مأمون ، خلیفه عباسی و امام رضا علیه السلام ، ولیعهد و فضل بن سهل ، وزیر او حضور پیدا کردند و چون بر تختهای خویش نشستند ، به مردمان اجازه داده شد که به قصر در آیند (۱) .

۲ – خلیفه عباسی ، وزیر خویش فضل بن سهل و برادر او حسن بن فضل را

در حضور مردم گرامی می دارد و پس از بیعت در گرامیداشت آنان ، نامه ای به نام (الحباء و الشرط) می نگارد و همگان را بر آن گواه می گیرد .(متن این نامه پس از مباحث مربوط به بیعت امام رضا علیه السلام خواهد آمد).

۳ – خلیفه عباسی خطبه ولایتعهدی را در حضور مردمان می خواند و در آن مردم را به بیعت فرمان می دهد . این خطبه را خلیفه ، خود نگاشت و به "سند ولایتعهدی" نامبردار شد، که در برگهای آینده خواهد آمد.

۴ - پس از خطبه مأمون، مردمان ، امام رضا علیه السلام را برای ولایتعهدی شاد باش گفتند.

شیخ صدوق به سند خویش از احمد بن محمد بن اسحاق آورده است ، که گفت: پدرم مرا حدیث کرده ، گفت: چون با حضرت به ولایتعهدی بیعت کردند ، مردمان گرد آمده ، او را شاد باش می گفتند پس از گوش فرا دادن به شاد باش های مردم ، امام به آنان اشاره نمود که

۱- شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا علیه السلام، حدیث ریان بن شبیب .

سکوت کننـد، سـپس فرمود : بسم الله الرحمن الرحیم ، سـپاس پروردگـاری را که آنچه بخواهـد انجام می دهـد و بر حکمش کسـی را حق اعتراض نیست و قضایش را احـدی رد کردن نتوانـد: "می دانـد خطای دیده ها و نهان شده در دلها را " و درود خداونـد بر محمـد اولین و آخرین آفریـدگان و بر خانـدان و فرزندان پاك و پاکیزه اش. آنگاه فرمود : من علی بن موسـی ابن جعفر می گـویم که امیر مؤمنـان (مـأمون) - که خداونـد در درسـتکاری او را یـاری کنـد و او را به راه راست موفق دارد — از حقوق ما حقی را شناخت که دیگران آن را نشناختند و رَحِمی را که دیگران قطع کرده بودند ، وصل نمود و جانهایی را که با ترس و وحشت می زیستند ، امـان داد و مطمئن سـاخت و نیـاز منـد شان را اگر بود ، بی نیاز کرد. او در همه این امور، در پی خرسـندی پروردگار جهانیان بود و جز از نزد او ، پاداشـی نمی خواست «و خـدا به زودی سپاسـگزاران را پاداش خواهـد داد و پاداش نیکوکاران را تباه نخواهـد ساخت» . همانا خلیفه ، ولایتعهدی خویش و خلافت بزرگ را - اگر پس از او باشم - به من و انهاده است ، پس هر که گره ای را که پروردگار به حفظ و نگهـداری آن فرمان داده ، بگشایـد و پیوندی را که پروردگار ، اسـتواری آن را خواسـته ، بگسـلد حرمت او را نگاه نداشـته و حرامش را حلال دانسته است ، چه، بدین کار ، حق پیشوا را تباه سـاخته و فرمـانش را گردن ننهـاده و به اسـلام و آیین خداونـد بی حرمـتی کرده است . چنـانکه در گذشـته، این کـار صورت گرفت]حرمت وصایت رسول خدا صـلی الله علیه و آله نگاه داشـته نشد[و شخص وصی بر آن نابکاریها شکیب ورزید و پس از آن در دوران قـدرت ، متعرض آن نشـد ، از بیم آنکه مبـاد در دین ، پراکنـدگی پدیـد آیـد و رشـته یکپـارچگی مسـلمانان بگسلد ، چه ، مردمان به

جاهلیت نزدیک بودند و منافقان در کمین فرصتی تا دستاویزی بیا بند و شری به پا کنند و اکنون هم نمی دانم با من یا شما چه خواهد شد؟ «فرمان جز به دست خدا نیست ، که حق را بیان می کند و او بهترین داوران است».(۱)

۵ – مأمون ، مردمان را رخصت می دهد تا بیعت کردن را آغاز کنند. مردم بدین صورت بیعت می کردند که آن سه تن (مأمون ، امام رضا علیه السلام، فضل ابن سهل) دست راست خود را پشت به آسمان نگهداشتند و مردم کف دست را رو به بالا به زیر دست آنان از آخر شست ها تا بالای انگشت کوچک می کشید ند و از دیگر در بیرون می شدند ، تا در پایان پس از بیعت همه مردم ، جوانی از انصار پیش آمد و به عکس قبلی ها دست داد (یعنی شست خود را زیر انگشت کوچک امام نهاد و به طرف شست امام کشید). حضرت لبخندی زد و فرمود : همه به صورت فسخ بیعت دست دادند ، لیک این جوان به صورت عقد بیعت رفتار کرد . مأمون پرسید : عمل فسخ چگونه است و عمل عقد چگونه ؟ امام فرمود : عقد بیعت ، دست دادنش از آخر انگشت کوچک تا آخر شست و فسخ بیعت از آخر شست است تا سر انگشت کوچک . چون امام این سخن را فرمود ، سرو صدا برخاست و مردمان به هم بر آمدند و مأمون فرمان داد تا مردمان از نو، آن گونه که امام فرمود ، بیعت کنند . مردمان گفتند : چگونه آنکه رسم بیعت نمی داند، سزاوار خلافت باشد! هر آینه آنکه این رسم می داند ، به خلافت سزاوارتر

۱– شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا ، ۲/۱۴۶ ، ح ۱۷ ؛ علامه مجلسی ، بحار الانوار، ۴۹/۱۴۱، ح ۱۷ ؛ عوالم الامام الرضا ، ۲۵۲

است از آنکه این رسم نمی داند . (۱)

متن سند ولایتعهدی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

این نوشته ای است که عبد الله بن هارون الرشید ، امیرمؤمنان، برای علی بن موسی بن جعفر ، ولی عهد خویش نگاشت.

خدای عزّوجلّ ، اسلام را به عنوان دین برگزید و از میان بندگانش، فرستادگانی را گزین کرد تا نشان دهنده راه او و رهنمای مردمان به سوی او باشند. نخستین آنان ، آخرینشان را مژده دادند و آنان که آمدند، پیشینیان خویش را تصدیق کردند تا اینکه پس از پدید آمدن فاصله ای در ظهور پیامبران و نابودی دانش و بریدگی وحی و نزدیک شدن رستاخیز، پیامبری پروردگار به محمد صلی الله علیه و آله رسید.

پس پروردگار به او پیامبران را پایان داد و بر آنان گواه و چیره اش ساخت و استوارْ کتاب خویش ، بر او فرو فرستاد که از پیش روی آن و از پشت سر ، باطل بدان ره نیافته است و وحی ای است از سوی دانایی ستوده که حرام و حلال می کند و مژده ، بیم ، پروا و هشدار می دهد و به نیکی نیز فرمان و از بدی باز می دارد ، تا گواهی روشن بر آفریدگان پروردگار باشدو هر که باید هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که باید زنده شود با دلیلی واضح زنده بماند و خداست که در

۱- شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا ، ۲/۱۳۸ ، علامه مجلسی ، بحار الانوار ، ۴۹ / ۱۴۴ ، ح ۲۱؛ حلیه الابرار ۲۰ / ۴۵۷ .

حقیقت ، شنوای داناست.

پیامبر صلی الله علیه و آله ، پیام پروردگار گزارد و با حکمت و اندرز نیکو و روش نیکوترِ مجادله ، که بدان فرمان یافته بود ، مردمان را به راه خدا فرا خواند، سپس در این راه ، پیکار و سخت گیری را به کار زد تا اینکه پروردگار ، جانش ستاند و آنچه نزد خویش داشت ، برایش گُزید.

چون نبوت به فرجام رسید و پروردگار به محمد صلی الله علیه و آله ، وحی و رسالت را پایان داد، استواری دین و سامان دادن کـار و بـار مسـلمانان را به خلافت و کمـال و سـربلندی آن و حقی که در آن برپا داشـته می شود، وابسـته ساخت ؛ این حق با فرمانبرداری خدا که بدان فرایض و حدود اوو شرایع و سنتهای اسلام برقرار و با دشمن خدا پیکار می شود، بر پا می گردد.

پروردگار ، خلفا را بر دین و بنـدگان خویش نگاهبان و پشتیبان ساخت ، پس آنان باید در این نگاهبانی و پشتیبانی ، خدای را فرمـان برنـد و مسـلمانان نیز بایـد ، خلفای خویش را و برای بر پایی حق و عـدالت و امنیت راهها و نگاه داشـتن خونها و بهبود روابط و ایجاد دوستی ، یاری شان رسانند که اگر نه چنین ، جمع مسلمانان پریشانی یابد و به هم ریزد و آیینشان ناسازی گیرد و شکست بر دارد و دشمنانشان برتری یا بند و سخنشان به پراکندگی دچار شود و دنیا و آخرت را ببازند.

پس بر آنکه خـدای او را در زمین به خلافت گماشـته و آفریـدگانش را به او سپرده، سـزاست که در راه او کوشـش کند و در آنچه خدا بدان خرسند است و فرمانبرداری او به شمار می آید، از خود گذشتگی نشان دهد و به آنچه پروردگار بدان خشنود است و از او بازخواست می کند،

روی آورد و در آنچه پروردگار بدو سپرده و برگردنش نهاده، به حق حکم راند و با عدالت رفتار کند ، چه ، خداوند به پیامبر خویش، داوود علیه السلام، می فرماید : «ای داوود ، ما تو را در زمین خلیفه]جانشین[گرداندیم ؛ پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند به]سزای[آنکه روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت خواهند داشت»(۱) ، نیز فرمود: «پس سوگند به پروردگارت که از همه آنها خواهیم پرسید . از آنچه انجام می دادند»(۲).

نیز به ما رسیده است که عمر بن خطاب گفت : اگر بزُی در کرانه فرات گم شد ، بیم دارم، پروردگار بر آنم باز خواست کند. به خدا سوگند وقتی کسی که تنها مسؤول خویش است و به سبب کرداری که میان او و خدایش گذشته ، باز خواست می شود و در معرض امری گران و خطری بزرگ قرار دارد ، پس حال آن کسی که به سرپرستی امتی گماشته می شود، چگونه تواند بود ؟ و در توفیق و مصون ماندن و استوار ساختن و رهنمایی به آنچه مایه استواری حجّت و نیل به خرسندی و رحمت خدا

می شود ، بر خدا اعتماد می شود و او پناهگاه است.

از جمله آفریدگان خدا بر روی زمین آن کس در کار خویش عاقبت نگرتر و نسبت به دین خدا و حق بندگان او دلسوزتر است که به فرمانبرداری خدا و کتاب او و سنت پیامبرش در روزگار حیات او و پس

۱- ص / ۲۶.

۲- حجر / ۹۲ — ۹۳.

از رحلتش عمل کند و درباره کسی که ولایتعهدی را به وی وا می گذارد و برای پیشوایی مسلمانان و سرپرستی آنان پس از خود تعیینش می کند و وی را پرچم راهنما ، پناهگاه جمع الفت و پاسدار خونهای ایشان می سازد و به اذن خدا او را مایه ایمنی آنان از تفرقه ، فساد و اختلاف و دور کردن مکر و فریب شیطان از آنان قرار می دهد ، بسیار بیندیشد. پس خدای عزّوجل ، از باب اتمام و اکمال و عزت فزایی اسلام و برای مصلحت مسلمانان ، پس از خلافت ، ولایتعهدی را مقرر داشت و به خلفای خویش الهام نمود که تأکید دارد ، وجود کسی که بعد از خود برای ادای این مهم گزین می کند ، مایه عظمت این نعمت (خلافت) و فراگیری عافیت (امت) باشد و بدین گونه خداوند ، مکر تفرقه افکنان ، دشمنان ، سخن چینان ، جدایی طلبان و فرصت جویان فتنه انگیز را در هم شکست.

از هنگامی که دور خلافت به امیرمؤمنان رسیده است ، وی همواره تلخی طعم ، سنگینی بار و سختی حمل آن را آزموده و آنچه بر متصدی امر خلافت از التزام به فرمانبرداری خدا و مراقبت در وظیفه ای که بر عهده او نهاد شده ، واجب بوده است امیر مؤمنان آن را دانسته و تن خود را رنجه و چشمش را بیدار نگاه داشته است و اندیشه اش را پیوسته در راه سرافرازی دین برانداختن مشرکان ، صلاح امت ، گسترش عدالت و بر پاداشتن اصول کتاب و سنت به کار بسته است و این همه او را از تن آسایی و آسودگی و زندگی مرفّه بازداشت . وی به آنچه خدا از او باز خواست می کند، آگاه بوده با عشق به اینکه در حالی به دیدار خداوند نائل آید که بر دین خدا و بندگان او دلسوز بوده و برای ولیعهدی و سرپرستی امت پس از خود بهترین کسی را که برای او مقدور بوده و از

ص:۶۳

دیدگاه دین و پرهیزگاری و دانش ، سر آمد اقران و برای بر پاداشتن امر و حق خدا از دیگران امید آفرین تر است ، برگزیده و شب و روز به مناجات، از درگاه باری تعالی در این امر طلب خیر نموده و مسألت کرده است که آنچه مایه خرسندی و طاعت اوست به وی الهام فرمایـد و در جستجوی او (چنین فرد شایسته ای) در میان تمامی افراد دودمان خویش، اعم از فرزندان عبد الله بن عباس و فرزندان علی بن ابی طالب ، اندیشه و بینش خود را به کار بسته است . در خصوص آنان که حال و مذهب ایشان را می دانسته ، به همان علم خویش اکتفا کرده و پیرامون آنان که وضعشان برخود او روشن نبوده از راه پرس و جو و تحقیق ، نهایت کوشش و توان خویش را مبذول داشته است ، تا اینکه بر امور و احوال ایشان به تمام و کمال ، معرفت و یقین یافته و اخبار آنان را به مشاهده آزموده و احوالشان را به عیان سنجیده و آنچه را که از ایشان مکشوف نبوده ، با پرس و جو کشف کرده است. پس برگزیده و بِهْ گزین او ، پس از مسألت خیر از خداوند و رنجی که در ادای حق الهی در مورد بندگان خدا و کشور اسلام در میان افراد هر دو خاندان (علوی و عباسی) تحمل کرد «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» است ، زیرا که فضل کامل و دانش سود بخش و پرهیزگاری آشکار و پارسایی ناب و بی اعتنایی به دنیا و مردم پذیری او را به عیان دید و بر وی روشن شد که اخبار نیک درباره او همواره متواتر و زبان همگان بر (بزرگواری) او متفق و سخن جملگی پیرامون او یکسان و فراگیر است

ص:۶۴

و پیر و جوان و خُرد وکلان به فضل او معترفند. پس

این پیمان را منعقـد کرد و خلافت بعد از خود را به او سپرد(۱) در حالیکه اطمینان به خیر خـدا دارد، زیرا خداوند می داند که وی برای او از خود گذشت و ایثار نمود و به (مصـلحت) اسـلام و مسلمانان نظر داشت و در صدد جلب سلامت و کسب ثبات حجت و رسـتگاری در روزی بود که مردم برای حضور در پیشگاه پروردگـار جهانیـان بر می خیزنـد. امیر مؤمنـان فرزنـدان و خاندان و نزدیکان و سـرداران و خدمتگزارانش را بدین امر فراخواند و آنان شادان و شـتابان بیعت کردند، چه، می دانستند که امیر مؤمنان اطاعت خدای را بر علاقه به فرزندان خویش و دیگرانی که در خویشاوندی از او (علی بن موسی الرضا) نزدیک تر هستند ، مقدّم دانسته است ، از آنجا که نزد امیر مؤمنان (محبوب) و رضا بود، او را «الرضا» نامید.

پس شما ای زمره افراد خاندان امیر مؤمنان و ای سرداران و سپاهیان

ص:۶۵

۱- عبـد الله بحرانی صاحب کتاب عوالم العالم می گوید : اسـتادم علامه مجلسـی گفته است: ما اخبار کشف الغمه را از نسـخه ای قدیمی و تصـحیح شده گرفته ایم ، که اجازات عالمان گرامی بر آن بود و در این موضع از سـند ولایتعهدی، در حاشیه آن نوشـته شـده بود : امـام به قلم شـریف خود زیر گفتار مأمون «و خلافت بعـد از خود را...» جمله : «بل جعلت فـداک = بلکه من فدایت گردم» را نوشـته است و زیر نام خود ، این عبارت را مرقوم داشـته است «وصلتک رحم و جزیت خیرا = رشته خویشاوند را پیونـد دادی و پـاداش نیـک یـافتی » و زیر کلمه «الرضـا» به قلم مبارک خویش نوشـته است : «رضـی الله عنک و ارضاک و احسن فی الدارین جزاک = خدا از تو خرسـند باشد و خرسـندت بدارد و در هر دو سـرا پاداش نیکت دهد» و در زیر ستایشـی که مأمون از او کرده به قلم مبارک خود نوشته است : «اثنی الله علیک فاجمل و اجزل لدیک الثواب فاکمل = خدایت ستوده و نیکو داشته و پاداش نیکت بخشیده و کامل فرماید».

و عـامّه مسـلمانانی که در مـدینه هستیـد، همگی بـا امیرمؤمنـان و پس از او بـا علی بن موسـی الرضا ، به نام و برکت او و برای حسن انجام وظیفه وی در دین خدا و ادای حق بندگان پروردگار بیعت کنید؛ بیعتی که دانسـته و فهمیده دست های خود را به سوی آن دراز کنیـد و آغوش های خود را با دلی گشاده بر آن باز نماییـد و به آنچه امیر مؤمنان از این کار اراده نموده واینکه طاعت خدا را ترجیح داده و به مصـلحت خود شـما در این کار نگریسـته است ، دانا باشـید و از خداوند بر آنچه در اجرای حق الهی بر ادای سـرپرستی و علاقه شدیـد وی به رشـد و خیر و صـلاح شـما به امیر مؤمنان الهام کرده است ، سپاسـگزار باشـید و امیدوار که نتیجه آن موجب جمع الفت و پاسداری خونها و پیوسـتن پراکندگیها و پرکردن رخنه های کارشما و افزایش نیروی دین و در هم

کوفتن دشمنان و استوار ساختن امور شما می گردد.

در فرمانبرداری از خدا و اطاعت از امیر مؤمنان بشـتابید که اگر (در بیعت) شتافتید و خدا را سپاس داشتید ، ایمن هستید و - ان شاء الله بهره خود را در این امر خواهید یافت.

روز دوشنبه هفت روز از ماه رمضان رفته ، سال دویست و یک هجری ، به دست خویش نوشت.

دستخط امام رضا علیه السلام بر سند ولایتعهدی

سپس مأمون به علی بن موسی علیه السلام نزدیک شد و به وی گفت: به

خط خود بر پذیرفتن این پیمان چیزی بنویس و حاضران را به آنچه در ادای حق الهی و سرپرستی مسلمانان به انجام می رسانی ، گواه گیر.(۱)

دستخط امام رضا علیه السلام بر پشت سند ولایتعهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدای را که هر آنچه خواهد ، کُنَد و هیچ عامل تأخیر افکنی در برابر فرمان و هیچ سر تا بنده ای پیش قضای او وجود ندارد . هر نگاه دزدانه ای را می بیند و بر آنچه در سینه ها نهان است ، آگهی دارد و درود او بر پیامبر خویش محمد ، خاتم پیمبران و خاندان پاك و نیک نهاد او.

من علی بن موسی الرضا ، می گویم : امیر مؤمنان – که خدایش به استواری کمک کند و به رستگاریش توفیق دهد ، حق ما را که جز او نشناخت ، بشناخت. پس خویشاوندیهایی را که گسیخته بودند، پیوند داد و جانهایی را که نگران بودند ، ایمن ساخت ، بلکه آنان را که از دست رفته بودند ، زنده نمود و پس از آنکه نیازمند شده بودند توانگرشان ساخت ، در حالی که خرسندی پروردگار جهانیان را خواستار بود و پاداشی از دیگری نمی خواست. به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازد.

او (ولایت) عهد خویش و فرمانروایی بزرگ پس از خود را - در صورتی که باقی بمانم - به من وانهاد ، پس کسی که گره ای (پیمانی) را

۱- مأثر الانافه، ۲ / ۳۳۲.

که خداونـد به بسـتن و محکم کردن آن امر فرموده ، بگشایـد و رشـته ای که خداونـد ، اسـتواری آن را می پسـندد ، بگشاید، خداونـد (برهم زدن) حریم (امن) او را آزاد ساخته ، تحریم شـده (خون) او را حلال کرده است ، چه، او بدین گونه حق پیشوا را ضـایع کرده ، حرمـت اسـلام را شکسـته است . چنـانکه در گذشـته این کـار صـورت گرفت (حرمت و صـایت رسـول خـدا نگهداشـته نشـد) و شـخص وصـی بر آن نابکاریها و اعمال خلاف ، شـکیب ورزیـد و پس از آن هم در روزگار قدرت، بدان نپرداخت ، از بیم آنکه مباد تفرقه ایجاد شود و

آیین اسـلام به سستی روی نهد و رشته وحدت و اتحاد مسلمانان بگسلد. زیرا اندیشه های روزگار جاهلیت در مغز ها باقی بود و بدان نزدیک و قریب العهد بودند و منافقان کمین کرده ، در راه یافتن فرصت نشسـته بودند تا دسـتاویزی بیا بند و شرّی به پا کنند.

من خدا را اگر (مأمون در ظاهر هم) سـرپرستی مسلمانان را به من سپرد و خلافت خویش را به عهده ام نهاد ، بر خود گواه می گیرم که میان مردم عموماً و میان فرزندان عباس بن عبد المطلب خصوصاً بر اساس فرمانبرداری خداوند و سـنت پیامبر او رفتار کنم ، خونی نریزم و ناموسـی و مالی را مباح نشمارم ، مگر آن خونی که حدود خداوند ریختنش را معین کرده و قوانین او آن را مبـاح شـمرده است و اینکه در برگزیـدن شایسـتگان ، نهـایت سـعی و توان خویش را به کـار زنم . من بـدین وسـیله بر خود عهـدی اسـتوار بسـتم که خـدا مرا به سـبب آن باز می پرسـد ، چه، خـدای عزّوجل می فرمایـد :)وَأَوْفُوا بِالْعَهْـدِ إِنَّ الْعَهْـدَ كَانَ مَسْئُولا((۱).

۱- «به عهد {خود} و فا کنید، که از عهد پرسیده خواهد شد». اسراء / ۳۴.

اگر چیزی نو آورم ، یا (آیینی را) تغییر دادم یا (در دین) تبدیلی نمودم سزاوار هلاکت و در معرض عقوبت باشم. از خشم خداوند بدو پناه می برم و در توفیق طاعت و دور ماندن از گناه و عافیت خود و مسلمانان نیز بدو دل بسته ام. (هر چند دو کتاب) جفر و جامعه بر خلاف این (امر) دلالت دارند و من نمی دانم که بر من و شما چه خواهد رفت و حکمی جز حکم خدا نیست که بر حق حکم می راند و خود بهترین جدا کننده (حق از باطل) است.

لیکن من فرمان امیر مؤمنان را پذیرفتم و خرسندی او را ترجیح دادم و خداوند من و او را مصون نگاه دارد و خدا را در این امر بر خود گواه گرفتم و گواهی خداوند مرا بس.

با حضور امیر مؤمنان – که خدایش پایدار بدارد – و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و عبد الله بن طاهر و ثمامه بن اشرس و بشر بن معتمر و حماد بن نعمان در ماه رمضان سال دویست و یک به خط خود نوشتم.

نوشته شاهدان در سمت راست : گواهی داد یحیی بن اکثم بر مضمون پشت و روی این نوشته و او از خدا مسألت دارد به برکت این عهد و پیمان به امیر مؤمنان و عموم مسلمانان خیر دهدو در تاریخی که در پیمان نامه قید شده است به خط خویش (این گواهی را) نگاشت.

عبد الله بن طاهر بن حسین، گواهی خود را بر این پیمان به تاریخ وقوع آن ثبت کرد. گواهی داد حماد بن نعمان به مضمون پشت و روی این (پیمان نامه) و به تاریخ وقوع آن به خط خود نوشت. بشر بن معتمد نیز به همین گونه شهادت می دهد.

ص:۶۹

نوشته شاهدان در سمت چپ : امیر مؤمنان – که خدای بقای وجود او را طولانی فرماید – خواندن این صحیفه را که پیمان نامه می باشد، مقرر داشت. امیدواریم که این پیمان نامه – پشت و رویش را – به حرم سرور ما پیامبر خدا (صلوات الله علیه و آله) میان روضه منوره و منبر برسانیم ، در حضور تمام حاضران که به رؤیت و گوش بزرگان بنی هاشم و دیگر والیان و لشکریان پس از به جا آوردن شروط

بیعت بر آنان ، برسد که امیر مؤمنان با آن حجت را بر تمام مسلمانان واجب ساخت و شبهه ای را که نادانان به اعتراض عنوان می کردند ، باطل نمود که : «خداوند هرگز مؤمنان را بدین حالت که شما در آنید ، وانگذارد».

فضل بن سهل به فرمان امیرمؤمنان به تاریخی که در آن مرقوم است، نوشت(۱).

مأمون نامه (الحباء و الشرط) را برای فضل بن سهل می نویسد، اینک متن آن نامه:

بسم الله الرحمن الرحیم

این نوشته و شرطی است از عبد الله مأمون ، امیر مؤمنان و ولیعهد او

۱- کشف الغمه ، ۲/۳۳۳ ، بحار الانوار ، ۴۹ / ۱۴۸ ح ۲۵ ، حلیه الابرار ، ۲/ ۳۳۳ ؛ اثبات الهداه ، ۶/ ۱۴۳ ، ح ۱۶۳ ؛ اتحاف بحب الاشراف ، ۱۶۵، الفصول المهمّه ، ۲۳۹؛ نور الابصار، ۱۷۲ ؛ وسیله النجاه ، ۳۸۷ ، تذکره الخواص ، ۳۶۱، الفخری ، ۱۶۱، صبح الاعشی، ۹/۳۶۵ ، التدوین، ۴/۵۱ همگی این نویسندگان ، بخشهای پراکنده ای را با اختلافی اندک آورده اند، احقاق الحق نیز این سند را از کتابهای یاد شده آورده است: ۱۲ /۳۵۵ وصص : ۳۷۸ — ۳۸۳ و در جلد ۱۹ / ۵۶۷ این سند را از اتحاف باز گو کرده است.

علی بن موسی برای ذوالریاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه هشتم ماه رمضان سال دویست و یکم (قمری) و آن روزی است که خداوند منّان کار خلافت امیر مؤمنان را تمام و استوار ساخت و پیمان ولایتعهدی را ببست و مردمان را لباس سبز رنگ ، به خلعت پوشانید و به آرزوی خویش در صلاح ولی خود و پیروز شدن بر دشمن رسید.

ما تو را ای فضل بن سهل دعوت کردیم در این روز به چیزی که بعضی از پاداش تو در آن است ، چه ، تو حق پروردگار و فرستاده او ، نیز حق امیرمؤمنان و ولیعهد او علی بن موسی و حق بنی هاشم را گزاردی، که به سبب آن صلاح دین و سلامت از تفرقه مسلمانان امید می رود ، تا اینکه نعمت بر ما و همه مسلمانان ثبات یافت . سبب دیگر آن ، کمك و یاری تو به امیر مؤمنان مأمون در بر پاداشتن دین و سنت و اظهار دعوت دوم و ترجیح بهتر و قلع و قمع شرك و شکستن بتها و از بین بردن یاغیان و گردنکشان است و دیگر کارهایی که از تو در شهرها شهرت یافت ، از جمله : بر کنار کردن امین ، خلیفه مخلوع ، نیز آنکه به اصفر نامیده می شد و کنیه اش ابوالسرایا بود و آن دیگری که او را مهدی می نامیدند که همان محمد بن جعفر بن محمد طالبی نسب است و ترکان خلجی و در طبرستان ، حکام آن سامان تا هرمز بن شروین و در دیلم و والی آنجا و در کابل و سلطانش مهورس و سلطان دیگرش اصفهبذ و برکناری ا بن بَرم و در جبال ، بدار بنده و غرشستان و غور و اصناف آن و در خراسان ، خاقان و ملون صاحب جبل تبت و در کیمان و تغرغر و در ارمینیه و حجاز و یا صاحب سر یر و صاحب خزر و در مغرب و نبردهای دیگر که تفصیل آن در

اداره تاریخ و وقایع، ثبت شده ، مضبوط است.

آن مواجبی که برای تـو مقرر داشـتیم و تـو را به آن دعـوت نمودیم که معونه تو باشـد ، به مبلغ یکصـد هزار درهم است و ده میلیون درهم در آمـد از جواهر ، افزون بر آنچه خلیفه به تو از پیش بخشـیده بود و البته قیمت یکصـد هزار هزار درهم جواهر ، نزد ما انـدک تر است از آنچه تو اسـتحقاق آن را داری و تو همانند این اموال را زمانی که امین به تو داده بود و انهادی و خدا و آیین او مقدم داشتی و اینکه تو از امیر مؤمنان و ولیعهدش تشکر و قدر دانی نمودی و از اموال بسیار که اجر و حقوق تو بود ، گذشتی و آن را به مسلمانان و اگذاردی ، تا امور مالی آنان رونق گیرد و بیت المالشان فزونی یابد و دیگران رابر خود مقدم داشتی.

اکنون از مـا در خواست خصـلتی کردی که ذاتـاً بـدان راغب بودی و در شأن تو بود (یعنی وزارت) و از بی رغبتی تو به دنیا و کنار جویی تو از این مردمان ، تا آن اندازه که برای آن کس که در کوشـش تو تردید داشت که آیا برای دنیاست یا آخرت ، یقیین حاصل شد که به راستی تو زاهدی و همه سـعی و کوشـشت برای آخرت است ، نه دنیا . پس از مانند تویی در هیچ حال بی نیازی نیست و مانند تویی هرگز نباید خواسـته اش ا عتنا نگردد و رد شود ، هر چند خواسـته ات ما را از بسیاری نعمتها دور دارد، حال آنکه به عکس، خواسـته ات ما را به نعمتهای بسیاری می رساند و هزینه های سنگینی را از دوش ما بر می دارد و از آن می کاهد و حجت را بر کسی که می پندارد تو به طمع دنیا آن مقام را خواسته ای نه برای آخرت، تمام می کند.

اینک خواسـته تو را اجابت می کنیم و آن همان پُستی است که تو در خواست کرده ای با عهد و میثاق با خدا با این تأکید که دگرگونی و

تغییر در آن نیست و نخواهد شد و بدون از دست دادن هیچ زمانی ، امر را به تو تفویض نموده، تو را بدان مقام منصوب کردیم . هر چه را که می خواهی انجام ده ، چه، کسی را یارای آن نیست که تو را از آنچه اراده کرده ای ، باز دارد و یا تو را به آنچه ناپسند می داری ، و ادار نماید . آنچه را که از خود دور می داریم ، از تو نیز دور می داریم و چنانچه برای رفع خستگی چند گاهی بیاسایی ، باز گرامی هستی و پاداش داری و بدنت هم حق آسایش دارد و باید آن را گرامی بداری.

سپس آنچه را که اکنون به تو عطا کردیم و تو آن را به دیگران بخشیدی ، به تو در آن مدت استراحتت ادا خواهیم کرد و همچنین برای برادرت حسن بن سهل ، آن مقدار که حقوق تو مقرر شده بود، ما هیانه قرار دادیم ، با نیمی از حقوقی که قبلاً از ما می گرفت . این (حقوق) یکی به احترام توست و دیگری به سبب آن است که او در مبارزه با سرکشان و طاغیان ، بذل جان نمود و دوبار عراق را فتح و جماعت شیطان صفتان را پرا کنده کرد تا دین قوت گرفت و آتش جنگهای پی در پی فرو نشست و با نفس خود و خاندانش ما و همه فرماندهان و سیاستمدارانی را که از دوستان حق بودند نگاه داشت.

خدا، فرشتگان و شایستگان خلق و همه آن کسان را که با ما بیعت کردند و پیمان وفای به عهد بستند، شاهد می گیریم بر آنچه در این نوشتار و فرمان مرقوم گشته و خدا را بر خود ضامن گرفته ، وفای به عهد را بر خود واجب می شمریم ، بدون استثناء به چیزی که آن را در باطن یا ظاهر نقض کند. مؤمنان ، پایبند قرار دادشان هستند و عهد و پیمان امری است مسؤولیت آور و مورد باز خواست خواهد بودو سزاوارترین مردم در وفای

به عهد ، کسانی هستند که خود از مردم خواستار وفای به عهد می باشد و خود توان ادای آنچه را بدان پیمان بسته اند ، دارند.

خداونـد تبارک و تعالی می فرمایـد:)وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلا تَنْقُضُوا الایْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ((1) ، (2).

مجلس پذیرایی و گرامیداشت (۱۰/ رمضان / ۲۰۱ ه- .ق ، پنجشنبه ۱ / آوریل / ۸۱۷ م)

قصر خلافت عباسی ، شهر مرو: پس از آن که بیعت پایان پذیرفت و مأمون از پیروزی نقشه خویش مطمئن گردید ، باید فرماندهان بنی عباس و نیز علویان را برای عدم عصیان آنها پاداشی می داد. او وزیر خود، فضل بن سهل را بر آن داشت تا برای گرامیداشت فرماندهان بنی عباس و علویان مجلسی بر پا دارد و شاعران و سخنرانان را برای حضور در آن فرا خواند.

«سپس مأمون پس از چهار روز در جایگاه خویش نشست و مردمان را اجازه داد تا وارد شوند، امام رضا علیه السلام در همان جایی که با او بیعت شد،

۱- «وچون با خدا پیمان بستید ، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید ، با اینکه خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرارداده اید ، زیرا خدا آنچه را انجام می دهید می داند» نحل / ۹۱.

۲- شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا، ۲ / ۱۵۴ ، ح۲۳ ؛ علامه مجلسی ، بحار الانوار ، ۴ / ۲۶۲، ح ۱۰ و ۴۹ / ۱۵۷ ، ح ۱.

نشسته بود و فضل نیز میان مأمون و امام رضا علیه السلام بر صندلی خویش تکیه زده بود. عباس بن مأمون در سمت چپ پدرش بر بالشی تکیه زده بود و محمد بن جعفر در ابتدای صف سمت چپ و عبد الله بن حسن بن عبد الله بن عباس ابن علی بن ابی طالب علیه السلام در سمت راست و پایین تر از اسحاق بن موسی ابن عیسی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن عبد الله بن عباسی در کنار عبد الله بن حسن بن فضل نشسته بود و عبد الصمد نیز پس از او جای گرفته بود. سپس باقی طالبیان و عباسیان وارد شدند و پایین تر از ایشان در ایوان ، چسبیده به آنان نشستند.

برای مردمان ، آنگونه که رسم بود، دو سفره گستردند و پولها آوردند و آنها را در همیانها ریخته میان قصر نهادند. سپس سخنرانان ، سخن را ندند و شاعران شعر سرودند و بزرگی خلیفه در اشعاری که درباره او بود، یاد کردند و بزرگی علی بن ابی طالب را نیز ، بر زبان آوردند.

سپس ابوالعباد در انتهای ایوان از جای بر خاست و از عباس بن مأمون شروع کرد. عباس برخاست و به پدر خویش نزدیک شده، دست او را بوسید ، مأمون نیز به او فرمان داد تا بنشیند سپس ابوالعباد محمد بن جعفر بن محمد را آواز داد ، او بر نمی خاست ، فضل به او اشاره کرد که بر خیز. محمد برخاست و پیش رفت تا اینکه به مأمون نزدیک شد و ایستاد لیک دست او را نبوسید و آنگاه به سوی نگهبان او رفت . رسم آنان چنین بود ، سپس او را گفتند : بر گرد و پاداش خویش را بستان وهنگامی که

به میانه ایوان رسید، مأمون ندا در داد: ای ابو جعفر! به جای خویش بر گرد، او نیز باز گشت.

سپس ابوالعباد ، علویان و عباسیان را یکی پس از دیگری ، فرا

می خواند و آنان پاداش خویش را می گرفتند ، تا آنکه مجلس به پایان رسید.(۱) محمد بن جعفر ، شصت هزار دینار گرفت و عبد الله بن حسن ، عیسی بن یعقوب، عبد الصمد بن علی ، اسحاق بن موسی و عیسی نیز شصت هزار دینار. علی بن حسن وزیر علوی چهل هزار دینار و اسماعیل بن موسی و دیگر طالبیان هر کدام سی هزار دی-نار گرفتند.(۲)

برخی رخدادهای مجلس پذیرایی وگرامیداشت

۱ – مدائنی از راویان خویش ، روایت می کند : هنگامی که امام رضا علیه السلام در خلعت ولایتعهدی جلوس کرد ، سخنرانان و شاعران در حضور او به سخنرانی و شعر سرایی پرداختند و پرچمها بر فراز سر او به حرکت در آمدند . یکی از کسانی که در آن مجلس حاضر بود و از نزدیکان امام رضا علیه السلام به شمار می آمد ، می گوید : در آن روز در حضور امام بودم ، او به من نگریست و من از آنچه روی داده بود، شادمان بودم ، امام به من اشاره کرد که نزدیک آی، من نزدیک تر آمدم و او آنگونه که کسی نشنود ، به من فرمود : بدین کار دل خوش مدار و شادمان مشو ، چه، این کار سرانجامی ندارد.

شیخ صدوق به سند خویش از ا بن ابی عبدون ، از پدرش ، روایت می کند : هنگامی که مأمون با امام رضا علیه السلام بر ولایتعدی بیعت کرد ، او را

۱- طبرسی در اعلام الوری ص۳۲۱ می گوید : سپس ابو عباد ، علویان و عباسیان را یکی پس از دیگری فرا می خواند و آنان پاداش خویش را می گرفتند ، تا آنکه مجلس به پایان رسید.

۲- ارشاد شیخ مفید ، شرح اخبار قاضی نعمان.

در کنار خویش نشاند . سپس عباس خطیب بر خاست و به نیکویی سخن گفت و سخنان خویش را با این بیت به پایان رساند:

لا بد للناس من شمس و من قمر

فأنت شمس و هذا ذلک القمر

مردمان ناگزیر باید که خورشید و ماه داشته باشند ، پس تو آن خورشیدی و این آن ماه است.

پایان مراسم (۱۱/ رمضان / ۲۰۱ ه- – جمعه ۲ / آوریل۸۱۷م)

مرو – قصر خلافت عباسی: پس از بیعت ، مأمون اموالی را برای بزرگداشت ، به

فرمانـدهان ، شـاعران و سـخنرانان بخشـید و پس از گـذشت یـک روز از جشن بزرگـداشت ، مـأمون از امام رضا علیه السـلام خواست پس از نماز جمعه در جایگاه او نشـیند . امام علیه السـلام روز جمعه ، پس از نماز در جایگاه مأمون نشـست و مردمان همانگونه که بر مأمون وارد می شدنـد ، بر امام نیز وارد شـدند(۱) ، حـال آنکه مأمون بنا به عادتی که هر جمعه داشت ، سـراغ باده نوشی رفت.(۲)

هنگامی که مجلس امام رضا علیه السلام پایان پذیرفت ، آن حضرت به خانه

۱- شرح اخبار قاضی نعمان.

۲- در کتـاب التـاج فی اخلاق الملوک ، ص ۱۵۱ ، آمـده است : مأمون در ابتدای خلافت خویش ، سه شـنبه ها و پنجشـنبه ها باده می نوشـید ، سـپس از سال ۲۱۵ که به سوی شـام رفت، تـا روزی که جـان سپرد ، به شـر بخواری خو گرفته بود و پیوسـته شراب می نوشید.

خویش باز گشت ، در حالیکه عرق کرده بود و غبار بر او نشسته بود. امام رضا علیه السلام دست خویش به آسمان بالا برده ، فرمود : «بارخدایا ! اگر گشایش من از رنجی که در آنم ، به مرگ من است، مرگم را همین ساعت برسان». امام علیه السلام پیوسته اندوهگین و غمزده بود تا اینکه به شهادت رسید.(۱)

مأمون فرمان داد قصر را آذین ببندند و به نام امام علیه السلام سکه ضرب کنند نقش درهمهایی که در روزگار امام رضا علیه السلام به فرمان مأمون ضرب شد ، بنابر آنچه صاحب کتاب (مطلع الشمس) آورده و دانشمندان و مجتهدان را بر آن به گواهی گرفته و آنان سخن او را با نوشته های خویش تأ یید مهر کرده اند ، به خط کوفی و نیز به خط نسخ بوده است. نقش سکه ها که به خط نسخ نوشته شده بود ، اینگونه بود که بر یک روی سکه در وسط هفت سطر به این صورت نگاشته شده بود.

الله

محمد رسول الله

المأمون خلیفه الله

مما امر به الامیر الرضا

۱- شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا ، ۲ / ۱۵ ، ح ۲۴؛ حر عاملی ، وسائل الشیعه، ۲/ ۶۵۹ ، ح ۳ ؛ مجلسی ، بحار الانوار، ۴۹/ ۱۴۰ ، ح ۱۳ و ۸۲ / ۱۷۷ ، ح ۱۷ در شرح این حد یث باید گفت: در بعضی شرایط، آرزوی مرگ جایز است و احتمال دارد این سخن امام برای از میان بردن گمانی است که برخی نادان باشند که می پنداشتند او از نزدیکی ؛ با مأمون شادمان است و به کارهای او خشنود می باشد و توقع و لایتعهدی او را داشته است.

ولی عهد المسلمین علی بن موسی

بن علی بن ابی طالب

ذوالر یاستین

و بر روی دیگر سکه در چهار سطر اینگونه نوشته شده بود

لا اله الّا

الله وحده

لا شریک له

المشرق

و بر یک روی درهم به شکل دایره نوشته شده بود:

«محمد رسول الله هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون»

و در دیگر روی در هم به صورت دو دایره بیرونی و داخلی نوشته شده بود:

بسم الله ضرب هذا الدرهم بمدینه اصفهان سنه اربع و مائتین

و بر دایره بیرونی نوشته شده بود:

فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد یومئذ یفرح المؤمنون.(۱)

۱- حسن الامین ، الرضا و المأمون و ولایه العهد ، ص ۱۳۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹